



اطلاعیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به مناسبت آغاز سال تحصیلی ۱۴۰۵ / ۱۴۰۶

با آغاز سال تحصیلی، میلیون‌ها دانش‌آموز در شرایطی راهی مدرسه می‌شوند که بحران آموزش در ایران، هم‌چون بسیاری از عرصه‌های زندگی اجتماعی، هرروز ابعاد گسترده‌تری پیدا می‌کند. آموزش و پرورش در نتیجه‌ی سال‌ها سیاست‌های اقتصادی ویرانگر رژیم جمهوری اسلامی، خصوصی‌سازی، کاهش سهم آموزش از بودجه‌ی دولت و تحمیل ایدئولوژی اسلامی، امنیتی کردن فضای دانشگاه‌ها و مدارس بیش از پیش از یک نهاد آموزش همگانی و باکیفیت فاصله گرفته است. امروز تأمین هزینه‌ی فرستادن فرزندان به مدرسه برای بخش بزرگی از خانواده‌های کارگر و زحمتکش به یکی دیگر از عرصه‌های فشار اقتصادی تبدیل شده است. هزینه‌ی کتاب، لوازم‌التحریر، لباس، رفت‌وآمد، تغذیه و کلاس‌های آموزشی، در شرایطی که دستمزدها از هزینه‌ی زندگی عقب مانده‌اند، هرسال بخش بیشتری از درآمد خانواده‌ها را می‌بلعد.

تحت حاکمیت رژیم سرمایه‌داری اسلامی امر آموزش بیش از پیش طبقاتی شده است. آقازاده‌ها با استفاده از رانت‌های حکومتی و قدرت والدین خود و خانواده‌های مرفه می‌توانند با پرداخت شهریه‌ی مدارس خصوصی، هزینه‌ی کلاس‌های تقویتی و امکانات آموزشی بیشتر، بخشی از ضعف‌های نظام دولتی را جبران کنند، اما خانواده‌های کارگر و زحمتکش چنین امکانی ندارند. برای میلیون‌ها کودک، به‌ویژه کودکان کار، کودکان خیابانی و دانش‌آموزان مناطق محروم، حتی دسترسی به مدرسه معضلی حل‌نشده است. آمارهای رسمی و گزارش‌های میدانی، نرخ نگران‌کننده‌ی بازماندگی از تحصیل را، به‌خصوص در مقطع متوسطه و در میان دختران مناطق روستایی و حاشیه‌نشین و حتی در کلان‌شهرها نشان می‌دهد. این وضعیت ریشه در گسترش ابعاد فقر، گرانی، بیکاری و نابرابری

جمهوری اسلامی، بن بست در جنگ، هراس از انفجار اجتماعی



پیشروی مبارزه برای سرنگونی حکومت اسلامی در گرو ابتکار عمل سیاسی طبقه کارگر

جدال بر سر خاورمیانه! جنگ، تغییر موازنه قدرت و نظم جدید جهانی



خانواده، نهاد بازتولید ستم طبقاتی و جنسیتی

پیوند ارگانیک؛ حلقه‌ی مفقوده‌ی تدارک انقلاب

بیانیه کمیته مرکزی کومه له

به مناسبت چهارمین سالروز جنبش انقلابی ژینا



جهان امروز

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یکبار منتشر می‌شود!

زیر نظر هیئت تحریریه

سر دبیر: هلمت احمدیان

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

ha@cpiran.org

* جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می‌کند.

* استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.

* مسئولیت مطالب با امضا "جهان امروز" تحریریه نشریه است.

* جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می‌رسد.

* مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می‌شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آ ۴ با سایز ۱۲ است.

تماس با
کمیته تشکیلات دلال کشور
حزب کمونیست ایران

hvefaalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

009647710286193

0046760854015

004799895674

00436601195907

تماس با کمیته تشکیلات
دلال شهرها

komite.shahrha@gmail.com

تحصیل رایگان و آموزش شایسته‌ی کودکان به دفاع برخاسته‌اند، آموزشی که در آن علم جای خرافه‌های مذهبی و تبلیغات ایدئولوژیک را بگیرد، پرسش‌گری به رسمیت شناخته شود و هیچ کودکی به دلیل جنسیت، زبان، ملیت یا موقعیت اقتصادی خانواده‌اش از امکانات برابر مطابق استانداردهای دهه‌ی سوم قرن بیست و یکم محروم نماند. از همین‌رو، زندگی و رفاه کودکان، مستقل از وضعیت خانوادگی، باید از طرف دولت تضمین گردد. دولت موظف است استانداردهای واحدی از رفاه و امکانات رشد مادی و معنوی کودکان و نوجوانان را در بالاترین سطح ممکن تضمین کند. کمک‌هزینه‌های لازم و ارانه‌ی خدمات رایگان پزشکی و آموزشی و فرهنگی برای تضمین استاندارد زندگی کودکان و نوجوانان مستقل از وضعیت خانوادگی باید پرداخت شود و امر آموزش رایگان و اجباری تا سن ۱۶ سالگی تأمین گردد. کار حرفه‌ای برای کودکان و نوجوانان زیر ۱۸ سال باید ممنوع گردد و نباید گذاشت که جسم و روح کودکان زیر بار کار حرفه‌ای تباه شود.

حزب کمونیست ایران ضمن گرامی‌داشت یاد دانش‌آموزان، دانشجویان و معلمانی که در جریان سرکوب خونین دی‌ماه ۱۴۰۴ و نیز در جریان جنگ امپریالیستی و ارتجاعی که جمهوری اسلامی یکی از برپاکندگانش آن است، جان خود را از دست دادند، آغاز سال تحصیلی جدید را تبریک می‌گوید. حزب کمونیست ایران در همان حال که قاطعانه از مبارزات معلمان، دانشجویان و دانش‌آموزان مبارز و آزادی‌خواه حمایت می‌کند، از آنان می‌خواهد که در همبستگی با جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی، مبارزه برای تحقق مطالباتی را که سال‌هاست پرچم آن‌را در محیط‌های مدرسه و دانشگاه برافراشته‌اند ادامه دهند. تنها با گسترش و سازمان‌یابی جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی و با نقش‌آفرینی فعالان سوسیالیست در این جنبش‌ها است که می‌توان افق آزادی بی‌قید و شرط سیاسی، برابری و رفاه و امنیت انسان‌ها و سوسیالیسم را پیش‌روی جامعه و کودکان این سرزمین قرار داد.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!
زنده‌باد آزادی، برابری، حکومت کارگری!

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

شهریور ۱۴۰۵

سپتامبر ۲۰۲۶



اقتصادی دارد. وقتی خانواده‌های کارگری و کم‌درآمد توان تأمین هزینه‌های ابتدایی و ضروری زندگی مانند غذا، پوشاک و سرپناه را ندارند، هزینه‌ی تحصیل فرزند به بار سنگینی بر دوش آنان تبدیل شده و در نتیجه بخشی از کودکان عملاً از چرخه‌ی درس و مدرسه خارج می‌شوند.

اما بحران آموزش در جمهوری اسلامی تنها به فقر، کمبود امکانات و نابرابری طبقاتی محدود نیست. مدرسه و دانشگاه یکی از مهم‌ترین عرصه‌های بازتولید ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم است. محتوای کتاب‌های درسی، برنامه‌های آموزشی و فضای عمومی مدارس در بسیاری موارد در خدمت باورهای مذهبی و ایدئولوژی اسلامی و سیاست‌های حکومت قرار گرفته است. حضور روحانیون و مبلغان مذهبی در مدارس، آموزش دینی اجباری، تفکیک جنسیتی، تحمیل حجاب اجباری، ترویج فرهنگ شهادت‌طلبی و تقدیس خشونت، با آموزش علمی و رشد آزادانه‌ی شخصیت کودکان و نوجوانان در تضاد است. در چنین نظامی، پرسش‌گری و تفکر انتقادی به جای آن‌که تشویق شود، با محدودیت و فشار پلیسی روبه‌رو می‌شود و دانش‌آموز به جای آن‌که به عنوان انسانی آزاد و صاحب حق پرورش یابد، در معرض تربیت ایدئولوژیک قرار می‌گیرد. تبعیض جنسیتی نیز بخشی از همین ساختار است.

با این حال و به‌رغم این اوضاع فاجعه‌بار، جنبش معلمان به عنوان بخشی از جنبش کارگری و مبارزات دانشجویان و دانش‌آموزان در چند سال اخیر چنان مهر خود را به محیط‌های دانشگاه و مدرسه کوبیده‌اند که حکومت اسلامی سرمایه‌داران با تکیه بر دستگاه ایدئولوژیک، نهادهای امنیتی و استخدام هزاران طلبه‌ی حوزه‌ی علمیه برای رواج افکار پوسیده و خرافات مذهبی نتوانسته جلو این روند را بگیرد. ایستادگی و مبارزه معلمان و جنبش دانشجویی علیه سرکوب‌گری‌های رژیم جمهوری اسلامی و در دفاع از امنیت و حرمت دانشجویان و دانش‌آموزان و مبارزات آنان برای پیگیری مطالبات برحق‌شان تأثیرات زیادی بر فضای مدارس، دانشگاه‌ها و فضای سیاسی کل جامعه به جای گذاشته است. معلمان با تأکید بر خواست افزایش حقوق‌ها به بالای خط فقر، تحصیل رایگان برای همه‌ی کودکان، خواست منع کالایی‌شدن آموزش و درمان و بهداشت و حق آموزش به زبان مادری برای همه‌ی ملیت‌های تحت ستم، در عالم واقع خواست‌های کارگران و تهیدستان شهری و اقشار فرودست جامعه را نیز مطرح کرده‌اند. به همین دلیل است که مبارزات معلمان از اعتبار و مقبولیت اجتماعی ویژه‌ای در اردوی کار و زحمت و در میان فرودستان برخوردار است.

معلمان ایران طی این سال‌ها پیگرانه از حق

جمهوری اسلامی، بن بست در جنگ، هراس از انفجار اجتماعی

و نوجوانان کم سن و سال و اسلحه بدست را نیز شرکت دادند. قرار است سازمان بسیج، سازماندهی و آموزش نظامی آنان در جنگ با اعتراضات مردم را در اولویت کار خود قرار دهد و این رزمایش را در جاهای دیگر نیز برگزار کند. حسین طائب، شرکت کنندگان در این نمایش را "گردانهای مقاومت و آماده مقابله با دشمنان جمهوری اسلامی توصیف کرد" و گفت روند الحاق آنان به گردان‌ها و یگان‌های دفاعی جمهوری اسلامی آغازگردیده. فرمانده سپاه تهران نیز هدف برگزاری رزمایش را مقابله با اقدامات تبلیغاتی و رسانه‌ای دشمنان رژیم عنوان کرد.

اما علاوه بر این، حکومت اسلامی اهداف دیگری نیز در برگزاری چنین رزمایشی را تعقیب می‌کند. از جمله اینکه با نمایش نیروی انسانی و پهباد و سامانه پدافندی در تهران، به آمریکا و اسرائیل نشان دهد به رغم آنکه بخشی از رهبران و فرماندهان سپاه کشته شده و توان دفاعی رژیم در جنگ از بین رفته، هنوز قدرت بسیج و تسلیح و سازماندهی لایه نظامی دیگری در کنار سپاه و ارتش را دارد و باید آنرا هم در جنگ و هم در عرصه مذاکره در معادلات خود بگنجانند؛ به نیروهای سرکوب خود قوت قلب بخشد و نشان دهد تنها نیستند تا انسجام آنان را نگهدارند و دیگر اینکه فضای رعب و وحشت در جامعه را سنگین‌تر کنند تا بلکه کارگران و مردم معترض را از دست زدن به اعتصاب و اعتراض منع نمایند.

با این حال انجام چنین اقدامی نه نشانه قدرت و مقبولیت بلکه نمایانگر ضعف و ناتوانی در پاسخگویی به مطالبات کارگران و دیگر توده‌های مردم تهیدست و افزایش تنفر و انزجار از حکومت اسلامی در جامعه است. رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی با انجام چنین مانوری نمی‌تواند مانع تداوم مبارزه برای تحقق خواست و مطالبات مردم گردد. پاسخ کارگران و مردم زحمتکش به چنین اقداماتی، گسترش جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی علیه کلیت نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و آماده کردن ملزومات به‌زیر کشیدن این حکومت جنایتکار است.



اما نکته اصلی این است که به رغم وجود چنین اختلافاتی، همه جناح‌های درون حکومت اسلامی، نگران گسترش اعتصاب و اعتراضات کارگران و دیگر اقشار تهیدست و گرسنه در ایران بر اثر تشدید بحران اقتصادی و معیشتی هستند و می‌دانند که در مقابل اعتصابات سراسری کارگری و اعتراضات و اعتصابات سیاسی توده‌ای، شکننده هستند. از این نظر سران حکومت، فرماندهان سپاه پاسداران از هردو جناح و دستگاه‌های امنیتی، برای مقابله با این تهدید جدی، همزمان با تداوم تشدید سرکوب و اعدام، در صدد استفاده و تقویت دستگاه بسیج برای مقابله با اعتراضات مردم هستند.

به این منظور در دوره اخیر بار دیگر حسین طائب یکی از چهره‌های منفور و جنایتکار امنیتی جمهوری اسلامی را طی حکمی منسوب به رهبر ناپیدی جمهوری اسلامی، به ریاست سازمان بسیج گمارده‌اند تا بخيال واهی، شعار حکومتی "هرايراني، يك بسيجي" را برای حفظ و بقای رژیم تحقق بخشد. این آخوند قاتل دارای سابقه طولانی در سرکوب اعتراضات و کشتار مردم به ویژه در سرکوب مردم معترض در سال ۱۳۸۸ است. انتساب مجدد او به ریاست سازمان بسیج بویژه در شرایطی که خود سران رژیم نیز از احتمال بروز یک انفجار اجتماعی سخن می‌گویند، هدفی جز افزایش توان رژیم در سرکوب و مقابله با اعتصابات کارگری و جنبش اعتراضاتی توده‌ای ندارد.

بسیج و سازماندهی اوباش و اراذل و مزدوران و عوامل رژیم برای مقابله و سرکوب اعتراضات مردم به شرایط فلاکت‌بار معیشتی و دیکتاتوری و نبود آزادی، یکی از اقدامات این عنصر فاسد و جنایتکار بوده است. برگزاری رزمایش نظامی - امنیتی تحت نام فریبکارانه "جان‌فدایان ایران" در روز جمعه ۲۷ شهریور در تهران نیز از برنامه‌های سرکوب او بوده است. در این نمایش حکومتی علاوه بر مزدوران شبه نظامی بسیج و جیره بگیران حکومتی و شماری از نیروهای نیابتی رژیم از جمله حشد شعبی و حزب‌الله، شماری از کودکان

بن‌بست و فرسایشی شدن جنگ میان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا، بر متن تعمیق بحران اقتصادی و محاصره دریایی و تشدید تحریم‌ها، اختلاف و نگرانی سران حکومت اسلامی از سرنوشت نظام اسلامی را بیش از پیش افزایش داده است. این نگرانی هم از موقعیت انفجاری جامعه ایران و بروز یک برآمد توده‌ای و هم از تهدیدات نظامی آمریکا و اسرائیل و متحدانشان در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای ناشی می‌شود. در چنین شرایطی به رغم تبلیغات جنگی سپاه پاسداران و رجزخوانی‌های جناح تندرو افراطی، محاصره دریایی آمریکا ادامه دارد، فروش نفت و مبادلات بازرگانی دریایی جمهوری اسلامی مختل شده است و سیر صعودی قیمت دلار و گرانی سرسام‌آور هزینه سبد معیشت یک خانوار را به بالای ۹۲ میلیون تومان رسانده است. این درحالی است که دستمزد کارگران و حقوق کارمندان در حد ۲۰ تا ۳۰ میلیون تومان است و چشم اندازی برای بهبود اوضاع اقتصادی و معیشت کارگران و توده‌های مردم زحمتکش متصور نیست. در چنین شرایطی تشدید فشارهای اقتصادی و اظهارات متناقض ترامپ در مورد از سرگیری حملات نظامی و امکان گفتگو با جمهوری اسلامی مطابق شرایط مورد نظرش بر نگرانی و اختلاف میان سران و کارگزاران حکومت اسلامی افزوده است.

اکنون در حالی که اصول‌گرایان افراطی بر طبل جنگ جنگ تا پیروزی می‌کوبند، اجماع غالب که در ساختار جمهوری اسلامی که استراتژی سازش با آمریکا را در پیش گرفته است، نگران آن است که رویکرد اصول‌گرایان افراطی و ماجراجویی‌های برخی از فرماندهان سپاه، سیاست سازش با آمریکا در راستای بقای رژیم را با بن‌بست مواجه کند.

در این رابطه جناح اصول‌گرای تندرو افراطی بر این باور است که با اِعمال فشار نظامی بر آمریکا و دولتهای منطقه از طریق موشک پرانی و ایجاد اخلاص در رفت و آمد کشتی‌ها در تنگه هرمز و کمک به حوثی‌های یمن در کنترل باب‌المندب می‌توان آمریکا را شکست دهد و وادار به خروج نیروهایش از منطقه خاورمیانه کند. از طرف دیگر اجماع شکل گرفته از بخش غالب کادر رهبری سپاه، دولت و مجلس و قوه قضائیه که اصلاح طلبان و اعتدال‌گرایان هم به دور آنان حلقه زده‌اند، خواهان سازش و ازسرگیری مذاکره با آمریکا هستند. این اجماع ماجراجویی برخی از فرماندهان سپاه و تندروهای افراطی را عامل فرسایش جنگ و تشدید مصائب اقتصادی می‌دانند، و آنان را فاقد افق و سازوکاری برای باصطلاح "پایان عزتمندانه" جنگ معرفی می‌کنند.



پیشروی مبارزه برای سرنگونی حکومت اسلامی در گرو ابتکار عمل سیاسی طبقه کارگر



تجربه دارند. کارگران صنایع نفت و پتروشیمی تجربه ایجاد کمیته های اعتصاب، سازماندهی اعتصاب سه ماهه برپائی مجامع عمومی را تجربه کرده اند. کارگران فولاد اهواز، ذوب آهن اصفهان، معادن و راه آهن و ... تجربه ایجاد کمیته اعتصاب و سازماندهی اعتصابات کارگری را دارند. معلمان و پرستاران و رانندگان کامیون راه برپائی اعتصابات و اعتراضات سراسری را نشان دادند. کارگران هفت تپه طی پنج سال ده ها بار مجامع عمومی کارگران را برگزار کرده اند و در مقاطعی شورا را زندگی کردند.

این تجربه ها به ما می گوید که ماتریال انسانی و کادرهایی سازمانده که با رویکرد شورایی و ایده دخالت دادن مستقیم کارگران در تصمیم گیری ها بار آمده اند در جنبش کارگری ایران موجود هستند. از طرف دیگر از آنجا که جنبش کارگری جنبشی زنده است و جریان دارد، این پدیده اجتماعی در حال حرکت راه های تکاملی خود و راه ایجاد شوراهای کارگری را پیدا می کند. اگر برپائی شوراهای کارگری در کارخانه ها و مجتمع های صنعتی توازن قوای مناسب تری می طلبد، این واقعیت را هم باید در نظر داشت که تلاش سازمانیافته برای برپائی شوراها خود بخشی از مبارزه برای تغییر توازن قوا به نفع جنبش کارگری و سامان دادن به پایه های آلترناتیو سوسیالیستی است.

از طرف دیگر با توجه به این واقعیت که حکومت اسلامی سرمایه داران با بن بست جنگ و شکست و ناتوانی در پایان دادن به آن و با بحران های درهم تنیده اقتصادی، سیاسی دست به گریبان است، بحران سرمایه داری ایران گرانی، بیکاری و فقر و فلاکت بی سابقه ای را به طبقه کارگر و فرودستان جامعه تحمیل کرده و حکومت اسلامی راهی برای کنترل این بحران ها ندارد، خیزش های انقلابی چند سال اخیر حکومت را فرسوده کرده و جناح های درونی آن را به جان هم انداخته است. از سوی دیگر با توجه به اینکه رژیم جمهوری اسلامی برای

شوراهای کارگری باشند. نظری به تجربه شوراهای کارگری در روسیه سال ۱۹۰۵ که به عنوان سازمانهای توده ای و نقطه های یک دموکراسی رادیکال کارگری اهمیت تاریخی و جهانی پیدا کردند، به ما می گوید که در موارد زیادی این شوراهای کارگری از دل کمیته های اعتصاب و از دل کمیته های کارخانه سر بیرون آوردند. در مواردی هم شوراهای کارگری از دل مجامع عمومی کارگران در مراکز صنعتی شکل گرفته و خود را سازمان دادند. این شوراها از دل مبارزات و اعتصابات کارگران پدید آمدند و حزب سوسیال دموکرات روسیه و یا دیگر احزاب چپ و سوسیالیست در ایجاد آنها نقش تعیین کننده ای نداشتند. البته در مواردی هم بوده که فعالین حزب سوسیال دموکرات روسیه در سازماندهی این شوراها نقش فعال داشته اند. در ایران نیز پس از قیام بهمن ۵۷، شوراهای کارگری از دل کمیته های اعتصاب بیرون آمدند. این کمیته های اعتصاب بر متن اعتصابات کارگری کارگران صنعت نفت بویژه در نیمه دوم سال ۵۷ شکل گرفتند. در پالایشگاه آبادان کمیته اعتصاب از همه ی کارگران دعوت کرد برای انتخاب نمایندگان شوراها در مجامع های عمومی شرکت کنند. همین تجربه در میدان های نفتی و سایر پالایشگاه های تهران، شیراز، تبریز، کرمانشاه و اصفهان نیز تکرار شد. همزمان کارگران مجتمع پتروشیمی در نزدیکی آبادان شوراهای خود را تأسیس کردند. ضد انقلاب اسلامی اجازه نداد که این جنبش شورایی توده گیر شود. این تجربه های تاریخی به ما کمک می کنند که ظرفیت های کنونی جنبش کارگری ایران برای ایجاد شوراهای کارگری در کارخانه ها و مراکز صنعتی و خدماتی را بشناسیم. روند تکامل کمیته های مخفی کارخانه، کمیته های اعتصاب، جنبش مجامع عمومی با شوراهای کارگری در دوره انقلابی کنونی الزما روندی آرام و گام به گام نخواهد بود و می تواند روندی جهش وار به خود بگیرد.

جنبش کارگری ایران از اوایل دهه ۸۰ شمسی تا کنون روند رو به رشدی را طی کرده است. طی این دوره هزاران اعتصاب و اعتراض کوچک و بزرگ را تجربه کرده است. جنبش کارگری ایران در سال های اخیر با میانگین بیش از دو هزار اعتصاب و اعتراض در سال یکی از پر جنب و جوش ترین و پر اعتراض ترین جنبش های کارگری جهان است. در دل این اعتصابات نسلی از فعالین و رهبران کارگری پرورده شده و به صحنه آمده اند که بسیاری از آنان تجربه سازماندهی و رهبری اعتصاب، تجربه برپائی مجامع عمومی کارگری و دخالت دادن کارگران در تصمیم گیری ها را دارند. کارگران آذربای و هپکو در اراک، اعتصابات کارگری و برپائی مجامع عمومی را در

همانطور که بدون حضور نیرومند طبقه کارگر در صحنه مبارزه سیاسی ایران تصور سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی دشوار است، بدون تسخیر قدرت سیاسی از جانب این طبقه اجتماعی، درهم شکستن کامل ماشین دولتی و متشکل شدن آن در یک حکومت شورایی، حفظ دستاوردهای قیام توده ای و پایان دادن به مصائب جامعه سرمایه داری ممکن نیست. بدون در دست گرفتن ابتکار عمل سیاسی از جانب طبقه کارگر و زحمتکشان این جامعه پیشروی جنبش انقلابی نمی تواند تضمین گردد. در وضعیت انقلابی سال ۱۳۵۷ در غیاب سازمانیابی و حضور مستقل طبقه کارگر در صحنه مبارزه سیاسی ایران، یک ضد انقلاب اسلامی به کمک قدرتهای امپریالیستی اهرم های حاضر و آماده قدرت دولتی را در دست گرفت و با تکیه بر همین ماشین سرکوب و وظیفه ناتمام سرکوب انقلاب را که رژیم دیکتاتوری سلطنتی شاه آغاز کرده بود به اتمام رساند. انقلاب ۵۷ هنوز متولد نشده زیر آوار سرنگونی رژیم سلطنتی مدفون شد.

اینبار اگر نخواهیم انقلاب آتی در ایران به سرنوشت قیام ۵۷ دچار گردد، باید از هم اکنون ملزومات تأمین رهبری طبقه کارگر در سیر پیشروی مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی را فراهم بیاوریم. در مقطع انقلاب بهمن ۵۷ بخش عمده جنبش چپ ایران در فکر بسیج خلق و به راه انداختن یک انقلاب همه با همی بودند، اگر اسمی هم از طبقه کارگر در میان بود به عنوان بخشی از این جبهه خلقی و انقلاب همه با همی بر نقش آن تأکید می شد. در فرهنگ غالب چپ ایران در آن دوره طبقه کارگر به عنوان طبقه ای با مطالبات طبقاتی و نیروی اجتماعی استراتژی سوسیالیستی جایگاهی نداشت. اینبار اگر نخواهیم در انقلاب آتی آوار سرنگونی جمهوری اسلامی روی سر کارگران و زحمتکشان و تهیدستان شهری فرو بریزد، کارگران کمونیست از هم اکنون باید به فکر ایجاد ارگانهای توده ای هدایت مبارزه در شرایط کنونی و اعمال حاکمیت در فرای سرنگونی جمهوری اسلامی شوند. و در همین راستا ایجاد شوراها و تشکلهای مستقل از دولت کارگری در کارخانه ها و مراکز تولیدی اهمیت تعیین کننده ای پیدا کرده اند.

ایجاد شوراها و تشکلهای مستقل کارگری هم ریشه در تجارب تاریخی جنبش کارگری جهان و هم ریشه در تجربه مبارزاتی خود کارگران ایران دارد. نگاهی گذرا به این تجارب تاریخی به ما کمک می کند که ببینیم کدام پتانسیل و ظرفیت ها در جنبش کارگری ایران در حال حاضر می توانند زمینه ساز برپائی

نصرت تیمورزاده

جدال بر سر خاورمیانه! جنگ، تغییر موازنه قدرت و نظم جدید جهانی

میخواهد کانادا ایالت پنجاه و یکم آمریکا باشد، اینکه دولت‌های اروپایی در فکر چتر حمایتی دیگری هستند، اینکه آمریکا و روسیه با توجه به منابع زیرزمینی موجود در قطب جنوب در آن منطقه فعال شده‌اند، اینکه اروپا و کانادا در مورد عضویت وابسته کانادا به اتحادیه اروپا در حال مذاکره هستند، و ترامپ هر دوی اینها را تهدید به تعرفه های گمرکی جدید می‌کند، بیان آشکار منطق زور به جای مناسبات برابر در میان متحدین است. این منطق اما در مواجهه با رقیبان، زمینه را برای جنگهای نیابتی و تغییر ژئوپولیتیک جهانی مهیا می‌سازد. آنچه که اکنون در اوکراین، در خاورمیانه، در سودان و... دیده میشوند، بیان آشکار جنگ و جدال‌ها برای تسلط بر مناطقی است که منابع عظیم و در عین حال نیروی کار ارزان برای سودآوری انحصارات قدرت‌های جهانی را دارا می‌باشند بدون تردید همه اینها بخشی از کشمکش‌های گسترده تری بر سر منابع، بازارها، مسیرهای تجاری و موقعیت های ژئواستراتژیک است

خاورمیانه، میدان دیر پای رقابت قدرت‌های بزرگ اگرچه خاورمیانه در طول بیش از یک قرن گذشته همواره میدان جدال و کشمکش قدرت‌های برتر جهان بوده است، اما کشف و بهره برداری از ذخایر عظیم نفت و گاز که نقش تعیین‌کننده‌ای در اقتصاد جهان سرمایه داری دارند، این جدال و کشمکش‌ها را در ابعاد بسیار گسترده‌تری به صحنه آورده و کنترل منابع انرژی، گذرگاه‌های انتقال نفت و گاز، خاورمیانه را به یکی از حساس‌ترین مناطق جهان تبدیل کرده است.

افول هژمونی آمریکا نیز شرایط را برای ورود قدرت‌های رقیب یعنی چین و روسیه به منازعات خاورمیانه فراهم کرد. این دو دیگر ناظران "بی‌طرف" مناقشات خاورمیانه نبوده و کوششی همه‌جانبه را برای ایجاد ائتلاف‌های جدید در حوزه های سیاسی، اقتصادی و امنیتی به وجود آوردند. در این میان تحول مناسبات ایران و اسرائیل جایگاه مرکزی دارد. اگر در دوره پهلوی اسرائیل و ایران به عنوان متحدان غرب در منطقه عمل می‌کردند، با به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی زنجر اتصال این اتحاد متلاشی شده و دو کشور به دشمنان و رقبای همدیگر در منطقه تبدیل گردیدند. جمهوری اسلامی برای صدور انقلاب

آنچه که در لحظه کنونی در خاورمیانه می‌گذرد بازتاب تغییرات عظیم در پهنه جهانی، دست‌کم از سال‌های اولیه ورود به قرن حاضر می‌باشد. مهمترین عنصر این تغییرات افول هژمونی آمریکا و نتایج بلاواسطه آن بر جهان غرب و ظهور قطب‌های جدید نظیر روسیه و چین و پیمان‌هایی نظیر شانگهای، بریکس و اتحادیه کشورهای آفریقایی است. تهاجم امپریالیسم آمریکا به عراق و افغانستان پاسخی از جانب آمریکا و متحدین اروپایش برای بازسازی هژمونی بود. اما دیدیم که در هر دو مورد با وجود اختصاص نیروی عظیم نظامی ناتو و هزاران میلیارد بودجه نظامی، نه تنها این بازسازی را ممکن نساخت، بلکه ضربه دیگری بر این هژمونی وارد کرد.

هم‌زمان، بحران‌های ساختاری در کشورهای غربی و تلاش دولت‌های مختلف برای عبور از این بحران‌ها، شکاف‌های عمیق‌تری را در نظم اقتصادی لیبرال جهانی ایجاد کرد. جنگ‌های تجاری، رقابت بر سر فناوری و منابع، تحریم‌های اقتصادی و بازگشت سیاست‌های حمایت‌گرایانه، بنیان‌های نظم تجاری‌ای را که در دهه‌های گذشته شکل گرفته بود، تحت فشار قرار داده‌اند. در این میان به‌ویژه جنگ تجاری آمریکا با متحدین و رقبایش پایه‌های تجارت آزاد و سازمان تجارت جهانی را فرو ریخت. آمریکا که دهه‌ها این سازمان را به عنوان اهرمی برای پیشبرد منافع اقتصادی خود می‌دید، اکنون دیگر ارزش چندانی برای آن قائل نبوده و به سمت حمایت‌گرایی پیش رفته است. شعار "اول آمریکا"، مشخص‌ترین نماد این تغییر است. این سیاست اما نه جوابی به چالش‌های افول هژمونی امپریالیسم آمریکا و نه جوابی به شکست هژمونی نئولیبرالیسم در بُعد جهانی دارد. سیاست‌های او بدون شک سبب تشدید تنش‌جات، افزایش رقابت کشورهای سرمایه داری و افزایش تضادهای ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک و یک موج جدید از نظامی‌گری را به وجود آورده است. می‌توان گفت، که حتی هیچگونه ضمانتی وجود ندارد که با عمیق تر شدن شکاف بین آمریکا و اروپا، کشورهای اروپایی را در مقابل انتخاب‌های متفاوت چه در حوزه نظامی و چه اقتصادی قرار بدهد. ناشی از این وضعیت، همه مؤلفه‌های نظامی، مالی، سیاسی و حقوقی که برای دهها سال سیمای نظم جهانی را رقم می‌زدند، به مثابه چالش‌های مهمی به جلوی صحنه رانده شده‌اند. اینکه ترامپ خود را مالک گرینلند و یا کانال پاناما میدانند، اینکه

بقای خود به تشدید سرکوب هم به عنوان تاکتیک و هم به عنوان استراتژی روی آورده و در این شرایط مانند مار زخم خورده به خود می‌پیچد و همه شواهد نشان می‌دهد که برای مقابله با اجتناب‌ناپذیری گسترش جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی و مقابله با "خطر" انفجار خشم و اعتراض توده‌ای خود را آماده کرده و تدارک دیده است. تداوم و گسترش موج اعدام‌ها و بگیر و ببندها، تصویب طرح امنیتی نظام تحت نام "طرح مقابله با نفوذ بیگانگان" در مجلس اسلامی، تغییراتی که در کادر رهبری سپاه و نیروهای بسیج و در قوه قضائیه انجام گرفته تردیدی باقی نمی‌گذارد که جمهوری اسلامی گام‌بگام و به‌طور برنامه‌ریزی شده خود را برای سرکوب‌های خونین آماده می‌کند.

در چنین شرایطی کلید زمینگیر کردن ماشین سرکوب و قتل و کشتار رژیم در دست طبقه کارگر است. فقط طبقه کارگر با اعتصابات سراسری در صنایع و مراکز کلیدی تولید، مانند صنایع نفت و گاز و پتروشیمی، صنایع فولاد، خودروسازی ها، ذوب آهن، معادن، راه آهن، رانندگان شرکت واحد و کامیون داران و... با فرمان قطع بی‌درنگ جنگ، تحقق فوری مطالبات عاجل کارگران و بازنشستگان، آزادی کلیه زندانیان سیاسی، پایان دادن به مجازات اعدام و پایان دادن به فشار بر زنان، گلوگاه‌های اقتصادی حکومت اسلامی را تحت فشار قرار داده و ماشین سرکوب آن را متوقف کند. راه میان بری وجود ندارد. اعتصابات سراسری کارگران در مراکز کلیدی تولید و خدمات می‌تواند همه جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی پیشرو در جامعه را هماهنگ به حرکت در آورد. اعتصابات سیاسی توده‌ای که اعتصابات کارگری ستون فقرات آن را تشکیل دهند، می‌توانند انسجام صفوف نیروهای مسلح و سپاه پاسداران و بسیج را در هم کوید، شکاف درون صفوف این نیروها را عمیق‌تر کرده و قدرت سرکوب آن را زمینگیر کند و زمینه‌های سازمانیابی قیام و سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی فراهم آورد.





شعار راه قدس از طریق کربلا را به میان کشید و برای مقابله با غرب و اسرائیل از یکسو نیروهای نیابتی را در عراق، سوریه، لبنان و یمن سازمان داد و از جانب دیگر با قرار دادهای درازمدت با روسیه، چین نوعی چتر حمایتی برای خود به وجود آورد.

حمله حماس به مناطق مرزی اسرائیل در اکتبر ۲۰۲۳ نقطه عطفی در تحولات خاورمیانه بود. این حمله فرصتی را برای دولت اشغالگر مهیا ساخت که یک نسل کشی آشکار در غزه و حتی در ساحل غربی را سازمان دهد. هرچند که از همان سال ۱۹۴۸ یعنی تأسیس کشور اسرائیل خاورمیانه به میدان جدالها، جنگها و مناقشات میان این پروژه نوکلونیالیستی و کشورهای خاورمیانه تبدیل گشت، ولی آنچه بعد از هفت اکتبر جریان پیدا کرد بیگمان جنبه هایی از اوج این درگیریهاست. میدانیم که پاکسازی قومی فلسطینیها هیچوقت محدود به ساکنان سرزمینهای تاریخی فلسطینیها نبود.

از آنجا که بعد از تشکیل دولت اسرائیل، لبنان به میزبان اصلی آوارگان فلسطینی تبدیل شده بود، به این خاطر هم همیشه یکی از اهداف تجاوزکارانه ی دولت اسرائیل بود. بارها و بارها دولت اسرائیل نیروهای نظامی خود را به داخل لبنان گسیل داشته و حتی برای دوره های طولانی مناطقی از لبنان را اشغال کرد و دیدیم که فقط یک روز بعد از حمله حماس در هفت اکتبر درگیریهای نظامی بین دولت اسرائیل و حزب الله لبنان آغاز شد و یک سال بعد از این درگیریهای پراکنده، ارتش اسرائیل وارد خاک لبنان گردید. در جریان این جنگ حسن نصرالله و بسیاری از فرماندهان حزب الله و بیش از ۳,۸۰۰ نفر از اهالی لبنان کشته شده و هزاران نفر مجروح گردیده و بیش از یک میلیون نفر آواره شدند. حزب الله با توجه به ضرباتی که خورده بود راهی جز پذیرفتن آتش بست نداشت. فقط یک روز بعد از اعلام این آتش بست جریان تروریستی "هیئت تحریر شام" پیشروی خود را از استان ادلب آغاز کرده و در فاصله ی یازده روز خود را به دمشق رساند.

با سقوط بشار اسد پنجاه سال دیکتاتوری خاندان اسد تمام شد. اگرچه در سال ۲۰۱۶ جمهوری اسلامی، حماس و روسیه با فرستادن نیرو توانستند بشار اسد را حفظ کنند ولی این بار هیچکدام در شرایطی نبودند که به یاریش بشتابند. همه فاکتورها نشان میدادند که طرح عملیات "هیئت تحریر شام" از مدتها قبل بین آمریکا و ترکیه و در هماهنگی با دولت اسرائیل برنامه ریزی شده بود. اگر ترکیه یکی

از برندگان اصلی سقوط بشار اسد بود و با گامهای بزرگ به سوی مادیت بخشیدن به استراتژی خود حرکت کرد، در مقابل جمهوری اسلامی بازنده ی اصلی این سقوط بود. میلیاردها دلار که جمهوری اسلامی برای نگهداشتن محور مقاومت و سیاست بازدارندگیش هزینه کرده بود تا حد تلاشی به پیش رفت.



مجموعه این تحولات شرایط را برای ورود آمریکا و اسرائیل به جنگ با جمهوری اسلامی مهیا ساختند. سیاست دولت اسرائیل از سالهای اولیه دهه دوم این قرن همواره کشاندن آمریکا به جنگ با ایران بود. دولت اسرائیل همواره کوشش داشت که به سران آمریکا بقبولاند که سقوط جمهوری اسلامی بهترین فرصت برای آمریکا جهت تسلط کامل بر منطقه بوده و مهم ترین فرصت برای تضعیف قدرت رقابتی چین است.

خروج آمریکا از برجام و در عین حال "پیمان ابراهیم" توانسته بودند که مجموعه ای از کشورهای عربی را با اسرائیل متحد سازند. حمله دوازده روزه اسرائیل به پایگاههای موشکی و هسته ای ایران کوششی از جانب دولت اسرائیل برای کشاندن آمریکا به جنگ بود.

جنگ چهل روزه و نتایج آن برای هر دو طرف جنگ، بسیار عمیق بود. آمریکا و اسرائیل به اهداف اعلام شده ی خود نرسیدند و جمهوری اسلامی که با مسئله مرگ و زندگی روبرو گشته بود استراتژی جنگ نامتقارن را در پیش گرفته و پایگاههای آمریکا در کشورهای حاشیه خلیج و همزمان پالایشگاهها و زیرساختهای انرژی این کشورها را مورد حمله قرار داده و با بستن تنگه هرمز تبعات جهانی مهمی را هم در کشورهای متروپول سرمایه داری و هم در کشورهای "جنوب جهان" رابه بار آورد.

کشورهای حوزه خلیج فارس از همان ابتدا نگران

آن بودند که جنگ با ایران از کنترل خارج شود و هزینه ی آن بدون مشارکت مستقیم آنها در این جنگ بر دوش اقتصاد و امنیت آنها بیفتد. بسته شدن تنگه هرمز نشان داد که قرار گرفتن در مسیر این آبراه مهم همچنان نقطه ضعف بزرگ مدل اقتصادی این کشورهاست. دولت های عربی حاشیه خلیج فارس با هزینه ی ۲۰۱۰ میلیارد دلار در حوزه نظامی در طول دو دهه ی گذشته کوشش کرده بودند که خود را به عنوان مراکز امن مالی، لجستیکی، گردشگری، فناوری و حتی هوش مصنوعی معرفی کنند. اما جنگ نشان داد که این تصویر از ثبات تا چه حد شکننده بوده و قبل از همه به ثبات ژئوپلیتیکی منطقه وابسته است. همزمان اعتماد این کشورها به چتر امنیتی آمریکا نیز آسیب دید. جنگ نشان داد که با وجود اینکه آمریکا قدرتمندترین بازیگر موجود است، اما دیگر نمیتواند اراده ی خود را بدون هزینه ی سنگین و بدون مقاومت بر کل جهان تحمیل کند. آمریکا میتواند جمهوری اسلامی را مجازات کند، اما نمیتواند اقتصاد و زیرساختهای متحدانش را از پیامدهای جنگ حفظ کند. این کشورها اکنون مجبور گشته اند که هم در مسیر تنوع بخشی اقتصادی شتاب بگیرند و هم منابع بیشتری را صرف دفاع هوایی، امنیت انرژی و حفاظت از زیرساختهای حیاتی بکنند و حتی راههای جدیدی برای انتقال انرژی بدون عبور از تنگه هرمز پیدا کنند. و درست در پاسخ به این چالشهاست که عربستان سعودی طرح ایجاد، "اتلاف حفاظت از آزادی کشتیرانی" را به میان آورد. این ائتلاف با فرماندهی عربستان و معاونت پاکستان بر دریای سرخ، باب المندب و خلیج عدن متمرکز خواهد بود. عربستان اعلام کرد که سیزده کشور شامل عربستان سعودی، کویت، بحرین، پاکستان، ترکیه، مصر، اردن، بنگلادش، نیجریه، سودان، جیبوتی، سومالی و عمان عضویت این ائتلاف را پذیرفته اند. در سومین نشست برنامه ریزی ائتلاف سه کشور که در مقر فرماندهی ناوگان غربی عربستان در شهر جدّه برگزار شد، سی و نه کشور شرکت کرده بودند. هرچند عربستان سعودی اعلام کرده است که ماموریت عربستان حفاظت از آزادی کشتیرانی در دریای سرخ، باب المندب و خلیج عدن است و کشور و یا ائتلاف مشخصی را هدف قرار نمی دهد، ولی روشن است که ائتلاف جدیدی برای دور زدن جمهوری اسلامی می باشد.

"پیمان مکه" کوشش دیگری از جانب عربستان، ترکیه و پاکستان برای شکل دهی به ترتیبات امنیتی در پاسخوگی به شرایط متغیر منطقه است. امضای این پیمان در شرایطی صورت گرفت که غرب آسیا یکی از حساس ترین دوره های امنیتی خود را



، بخشی از مؤلفه‌های حاضر در صحنه هستند. آنان در عین حال که ابزار قدرت دولت‌ها هستند، ولی همزمان می‌توانند روند تحولات را از کنترل کامل دولت‌ها خارج کنند. از این‌رو هرگونه توافقی میان دولت‌ها چنانچه این بازیگران را در نظر نگیرند، می‌توانند در معرض شکنندگی قرار گیرند.

به نظر می‌رسد سرنوشت جنگ آمریکا، اسرائیل و جمهوری اسلامی به همان اندازه که چهره جدیدی به وضعیت سیاسی و امنیتی خاورمیانه بخشیده است، به همان اندازه توازن قوا و چگونگی شکل‌گیری سیمای خاورمیانه در دوران پساجنگ را در هاله‌ای از ابهام فرو برده است.

آنچه روشن است که نظم گذشته قابل بازسازی نیست. رقابت بر سر انرژی، مسیرهای دریایی، بازارها، فن‌آوری، امنیت، منابع طبیعی و موقعیت‌های ژئوپلیتیک هر یک از کشورهای منطقه در بعد جهانی به هم پیوند خورده‌اند و از این‌رو پایان جدالها و کشمکش‌ها در منطقه تنها از طریق دست‌یابی به یک توافق میان چند دولت قابل تصور نیست.

پایان دادن به این جدال، کشمکش‌ها تنها می‌تواند با اوج‌گیری یک جریان رادیکال انقلابی در منطقه پاسخ خود را دریافت دارد. جریانی که نه تنها ساختار قدرت، بلکه فراتر از آن تمام بنیان‌های سیاسی و اقتصادی حاکم در منطقه را نیز به چالش بکشد.

اول مهرماه ۱۴۰۵

بیست و سوم سپتامبر ۲۰۲۶

ترکیه و ایران سالهاست که رقابت برای اعمال هژمونی در منطقه دارند، ولی مؤلفه‌های زیادی نشان می‌دهند که ترکیه خود را بیشتر از جانب اسرائیل در خطر میبیند تا جمهوری اسلامی. به ویژه بعد از سقوط بشار اسد در سوریه، تنش مابین اسرائیل و ترکیه افزایش یافته است. حملات هوایی اخیر اسرائیل به فرودگاه نظامی در ادلب که هدف اعلام شده آن جلوگیری از استقرار نیروهای ترکیه در این فرودگاه بود، نمونه‌ای از تشدید تنش میان این دو کشور است. بدون تردید ترکیه بفرنج‌ترین عنصر این پیمان است. از سال ۱۹۵۲ عضو پیمان نظامی ناتو است و بنابراین همزمان در دو ائتلاف نظامی شرکت می‌کند و با غرب روابط راهبردی دارد. و بنابراین یک سدوال مهم این است که اگر دو پیمان در تناقض با یکدیگر قرار بگیرند، ترکیه چه خواهد کرد.

واقعیت این است که اگر حتی سه عضو پیمان تأکید کنند که این توافق علیه ایران نیست، ولی همسایگی جغرافیایی ترکیه و پاکستان با ایران، موقعیت راهبردی عربستان در خلیج فارس و شرایط کلی منطقه، جمهوری اسلامی را باید به عنوان بخشی از محاسبات راهبردی این پیمان در نظر گرفت. با وجود این که سخنگوی وزارت خارجه جمهوری اسلامی بیان داشت، ایران دلیلی برای نگرانی از این توافق ندارد، ولی همزمان تأکید کرد که افزایش همکاری میان کشورهای منطقه در صورتی که فراگیر باشد و واقعیت‌های تاریخی و ژئوپلیتیک منطقه را در نظر بگیرد، می‌تواند به شکل‌گیری معماری امنیتی مستقل تر از قدرت‌های خارجی کمک کند.

در این میان این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که یکی از ویژگی‌های خاورمیانه افزایش نقش بازیگران غیردولتی است. حزب الله، حماس، حوثی‌ها، گروه‌های مسئله در سوریه و عراق و حتی شرکت‌های نظامی خصوصی و بازیگران سایبری غیردولتی

تجربه می‌کند. یک روز بعد از اعلام رسمی پیمان در سی و یک ماه اوت، برابر با نهم شهریور وزیر خارجه ترکیه اعلام کرد که کوشش برای نهایی کردن این پیمان از دو سال و هشت ماه پیش، یعنی با شروع نسل‌کشی در غزه آغاز شده است. مهم‌ترین نکته این پیمان همان چیزی است که تحت عنوان بند پنج پیمان ناتو از آن صحبت می‌شود، که حمله به هر یک از سه کشور، حمایت دو کشور دیگر را تضمین می‌کند. از این‌رو، اینجا و آنجا از آن به نام "ناتوی جدید غرب آسیا" نام برده می‌شود. با وجود اینکه این سه کشور روابط سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی مهمی با یکدیگر دارند، ولی منافع راهبردی آنها کاملاً بر هم منطبق نیست. و از این‌رو هر کدام از این کشورها دلایل خود را برای پیوستن به این پیمان دارند.

برای عربستان، کوششی است جهت تشکیل یک ائتلاف نظامی در دریای سرخ و هم در شرایطی که امنیت خلیج فارس با فشارهای زیادی رو به روست. سالها عربستان به همکاری و حمایت نظامی آمریکا وابسته بود. توافق جدید تلاشی برای گزینه‌های امنیتی و کاهش وابستگی انحصاری به واشنگتن است.

پاکستان در حالیکه یک رابطه نظامی و امنیتی گسترده با آمریکا دارد، همزمان خود را به مثابه یک بازیگر در منطقه "اورآسیا" می‌داند. گفته می‌شود پاکستان با داشتن سلاح هسته‌ای تنها کشوری است که میتواند چتر حمایتی از کشورهای شورای همکاری خلیج را در غیاب آمریکا پر کند. در عین حال نباید فراموش کرد که پاکستان از زمان به قدرت رسیدن رژیم اسلامی در ایران و استراتژی صدور انقلاب، آن را به عنوان یک خطر می‌بیند. اما با وجود این خطر اسرائیل مهمتر از خطر جمهوری اسلامی است. چرا که پاکستان یکی از معدود کشورهایی است که رژیم اشغالگر را به رسمیت نشناخته است.

حزب در شبکه‌های اجتماعی



سایت حزب کمونیست ایران سایت کومه له

www.komala.co

www.cpiran.org



از سایت‌های حزب
کمونیست ایران
و کومه له
دیدن کنید!

اعضا، هواداران و دوستان حزب کمونیست ایران و کومه له! مردم آزاده و مبارز!

ما برای ادامه کاری فعالیت‌هایمان به کمک مالی شما نیازمندیم! تلویزیون کومه له و حزب کمونیست ایران با پشتیبانی و کمک مالی شما قادر خواهد بود با کیفیت بهتر و در شبکه‌های قابل دسترس‌تر، فعالیت‌هایش را در راستای اهداف سوسیالیستی برای تحقق زندگی‌ای شایسته انسان پیش ببرد! ما را در این راه یاری رسانید و به هر طریق و شکلی که برایتان مقدور است کمک‌های مالی خود را به تشکیلات‌های ما در محل‌های که هستید برسانید.



کمک مالی به
حزب کمونیست
ایران و کومه له

خانواده، نهاد بازتولید ستم طبقاتی و جنسیتی



آرام فرج الهی

نهاد خانواده.

بر اساس داده‌های سرشماری آمریکا برای سال ۲۰۱۵، ۲۶ درصد از خانوارها درآمدی کمتر از ۳۷,۵۰۰ دلار داشتند و مجموعاً تنها ۶ درصد از کل درآمد ملی را در اختیار داشتند؛ نیمی از خانوارها زیر خط ۷۰,۰۰۰ دلار بودند و تنها ۱۹ درصد از درآمد کل را در دست داشتند. در نقطه‌ی مقابل، تنها ۴ درصد از خانوارها با درآمد بالای ۲۵۰,۰۰۰ دلار، دقیقاً همان ۱۹ درصد از کل درآمد ملی را در اختیار داشتند. شاخص جینی نابرابری درآمدی در آمریکا از حدود ۰.۳۵ در پایان دهه‌ی ۱۹۶۰ به ۰.۴۵ در سال ۲۰۱۵ رسیده است. کاهش دستمزد واقعی حداقل که از اوج خود در سال ۱۹۶۸ تا سال ۲۰۱۶ نزدیک به ۳۵ درصد از قدرت خرید واقعی‌اش را از دست داد و امروز معادل تنها ۱۵,۰۰۰ دلار در سال برای یک شغل تمام‌وقت است، افول صنایع تولیدی زیر فشار رقابت جهانی، و هم‌زمان انفجار درآمد طبقه‌ی مدیران شرکتی و سرمایه‌داران مالی از طریق سهام، پاداش و سودآوری در بازارهای مالی، همگی محصول همین سیاست طبقاتی‌اند.

روند تمرکز ثروت در دستان اقلیتی هر روز آشکارتر می‌شود. در سال ۱۹۸۰، یک درصد ثروتمندترین افراد آمریکا ۱۱ درصد از کل درآمد ملی را در اختیار داشتند؛ تا سال ۲۰۱۴ این سهم به ۲۰ درصد رسید. در همان سال، پایین‌ترین ۵۰ درصد از کل جمعیت شاغل، تنها ۱۳ درصد از کل درآمد ملی را در اختیار داشتند. جنبش «اشغال وال استریت» در سال ۲۰۱۱ با شعار «ما ۹۹ درصدیم» دقیقاً همین قطبی‌شدن را هدف گرفت؛ و اکثریت قاطع کسانی که در آن یک درصد فوقانی قرار دارند، مردان سفیدپوست‌اند - واقعیتی که نشان می‌دهد ستم طبقاتی در آمریکا هرگز از تبعیض نژادی و جنسیتی جدا نبوده است.

جالب اینجاست که حتی در سطح آگاهی طبقاتی خود انگیزه، اکثریت جامعه‌ی آمریکا خود را نه در طبقه‌ی متوسط بلکه در طبقه‌ی کارگر می‌بیند، ۴۷ درصد از پاسخ‌دهندگان خود را «طبقه‌ی کارگر» می‌نامند، در برابر ۴۲.۴ درصد که خود را «طبقه‌ی متوسط» می‌دانند و تنها ۲.۷ درصد که آشکارا خود را «طبقه‌ی بالا» معرفی می‌کنند.

نظام مالیاتی که ادعا می‌شود «تصادفی» و عادلانه است نیز در عمل نابرابری را بازتولید می‌کند تا آن را حل کند. پایین‌ترین یک‌پنجم خانوارها تنها ۳ درصد از درآمد خود را به‌صورت مالیات فدرال می‌پردازند، در حالی که این رقم برای طبقه‌ی متوسط ۱۳ درصد

و برای ثروتمندترین یک‌پنجم ۲۶ درصد

است. دولت بورژوازی، ساختاری است

و امکان انباشت دارایی فردی، برای نخستین‌بار زمینه‌ی شکل‌گیری واحدهای خانوادگی کوچک‌تر و مستقل‌تر، همراه با مفهوم نوپای «مالکیت فردی»، را فراهم کرد. این دقیقاً همان نقطه‌ای است که انگلس آن را خاستگاه تاریخی خانواده‌ی تک‌همسری به‌عنوان نهادی در خدمت انتقال مالکیت می‌دانست، در جوامعی که ثروت و قدرت از پدر به پسر منتقل می‌شد (نظام پدرتبار)، کنترل بر تن و باروری زنان، به‌مثابه ابزار تضمین «مشروعیت» وارثان، به هسته‌ی سخت نهاد خانواده بدل شد. نظام‌های چندهمسری تاریخی نیز، برخلاف تصور رایج، عمدتاً نه بر پایه‌ی غریزه بلکه بر پایه‌ی نابرابری ثروت میان مردان شکل می‌گرفتند، در چین امپراتوری، مردان ثروتمند چند همسر داشتند در حالی که بسیاری از مردان فقیر اصلاً امکان ازدواج نمی‌یافتند - نمونه‌ای گویا از اینکه شکل خانواده همواره بازتاب مستقیم توزیع نابرابر ثروت بوده است.

اوج این حقیقت را می‌توان در نهاد برده‌داری در قاره‌ی آمریکا مشاهده کرد؛ جایی که خانواده، در معنای دقیق کلمه، به مالکیت خصوصی تقلیل یافت. میلیون‌ها انسان آفریقایی که به‌زور از سرزمین خود ربوده شدند، نه تنها از حق مالکیت بر بدن خویش، بلکه از حق تشکیل خانواده‌ی به‌رسمیت شناخته‌شده نیز محروم بودند. ازدواج و پدر و مادر بودن بردگان هیچ رسمیت قانونی نداشت، فرزندان از آغوش مادران ربوده و فروخته می‌شدند، و هر پیوند خانوادگی همواره در سایه‌ی این واقعیت وحشتناک شکل می‌گرفت که کودک، از نظر قانون، دارایی صاحب مزرعه بود، نه فرزند پدر و مادر خویش. این تاریخ خونین، شاید صریح‌ترین اثبات تاریخی این اصل باشد که شکل خانواده تابعی از مناسبات مالکیت است.

نخستین نکته‌ای که باید از خرافه‌ی «برابری فرصت‌ها» زدود، این است که خانواده نه تنها بازتاب‌دهنده‌ی نابرابری طبقاتی، بلکه ماشین بازتولید آن است. پژوهش‌های مقایسه‌ای نشان می‌دهند خانواده‌های مرفه شبکه‌ای فشرده از پیوندهای زنشویی، سرمایه‌ی اجتماعی و منابع آموزشی می‌سازند که عملاً طبقه‌ی خود را به‌صورت نسل‌اندنسل بازتولید می‌کند. تحقیقات نشان می‌دهد در حدود چهار از هر پنج ازدواج در آمریکا، طرفین از یک سوی شکاف «تحصیلات دانشگاهی/ بدون تحصیلات دانشگاهی» هستند و این الگو در دهه‌های اخیر تشدید شده است.

آنچه بورژوازی «فرصت برابر» می‌نامد، در عمل چیزی نیست جز توارث موقعیت طبقاتی از طریق

در ایدئولوژی رسمی جامعه‌ی سرمایه‌داری و فرهنگ پدر/مردسالار، «خانواده» به‌مثابه پناهگاهی طبیعی و ابدی معرفی می‌شود؛ نهادی که گویا پیش از هر نظام اجتماعی و فراتر از مناسبات طبقاتی وجود داشته و همچنان وجود خواهد داشت. این تصویر رمانتیک، دقیقاً همان کارکردی را دارد که هر ایدئولوژی بورژوازی دیگری دارد؛ طبیعی جلوه‌دادن آنچه تاریخی و طبقاتی است. انگلس در «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» بیش از یک قرن پیش نشان داد که شکل خانواده در هر دوره، بازتاب مستقیم مناسبات مالکیت است، نه محصول غریزه یا طبیعت انسانی. خانواده‌ی هسته‌ای مدرن، آن‌گونه که امروز می‌شناسیم، محصول مشخص سرمایه‌داری است؛ جدایی خانه از کارگاه، جدایی کار مزدی از کار خانگی بی‌مزد، و نیاز سرمایه به بازتولید نیروی کار در واحدهای کوچک و منزوی.

جامعه‌شناسی رسمی، حتی در بهترین نسخه‌های لیبرالی‌اش، این واقعیت را به‌روشنی ثبت می‌کند، هرچند از استنتاج انقلابی آن طفره می‌رود. پژوهش‌های گسترده‌ی جامعه‌شناسانی که سال‌ها داده‌های دقیق درباره‌ی طبقه، جنسیت و خانواده در آمریکا گردآوری کرده‌اند، سرشار از شواهدی است که وقتی از چارچوب لیبرالی «تنوع و انتخاب» بیرون کشیده شوند و در چارچوب مبارزه‌ی طبقاتی بازخوانی شوند، تصویری بی‌رحم از کارکرد خانواده در خدمت انباشت سرمایه به دست می‌دهند. در ادامه، با اتکا به داده‌های میدانی و آماری گسترده‌ای که جامعه‌شناسی آکادمیک آمریکا - علی‌رغم چارچوب نظری لیبرالی خود - طی دهه‌های اخیر گردآوری کرده، می‌بینیم که چگونه هر لایه از زندگی خانوادگی، از ازدواج و فرزندآوری گرفته تا تقسیم کار خانگی و مسکن، عمیقاً از منطق انباشت سرمایه و مبارزه‌ی طبقاتی تأثیر می‌پذیرد.

پیش از آنکه به وضعیت کنونی بپردازیم، باید نشان داد که حتی شکل خانواده‌ی هسته‌ای - زن و شوهر و فرزندان، جدا از هر شبکه‌ی بزرگ‌تر خویشاوندی - خود محصول تاریخی معینی است، نه سرنوشتی زیستی. شواهد باستان‌شناسی از جوامع پیشاکشاورزی نشان می‌دهند که در دوران شکارورزی، بقای نوزاد انسان - که برخلاف نوزاد شامپانزه سال‌ها پس از تولد به مراقبت وابسته می‌ماند - مستلزم همکاری جمعی گروهی بزرگ‌تر از والدین بیولوژیک بود؛ آرایش‌های خانوادگی در آن دوران انعطاف‌پذیر و متنوع بودند و نه صرفاً بر پیوند خونی، بلکه بر همکاری اجتماعی استوار بودند. اما با انقلاب کشاورزی، حدود ده هزار سال پیش، وضعیت دگرگون شد؛ استقرار دائمی، تولید مازاد اقتصادی



برای اداری امور مشترک کل طبقه‌ی سرمایه‌دار، نه دستگاهی بی‌طرف برای توزیع مجدد ثروت.

خط رسمی فقر در آمریکا برای خانواده‌ی چهارنفره در سال ۲۰۱۵ تنها ۲۴,۰۳۶ دلار در سال تعیین شده بود. در سال‌های اوج بحران مالی جهانی (۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲)، نرخ فقر رسمی به ۱۵ درصد رسید و نزدیک به ۴۶ میلیون نفر زیر خط فقر زندگی می‌کردند؛ تا سال ۲۰۱۵ این رقم اندکی به ۱۳.۵ درصد کاهش یافت. پژوهش جامعه‌شناس متیو دزموند نشان می‌دهد که بیشتر خانواده‌های فقیر مستأجر، بیش از نیمی از درآمد خود را صرف اجاره می‌کنند، یک از هر هشت خانواده در طول سال قادر به پرداخت کامل اجاره نیست، و میلیون‌ها خانواده هرساله از خانه‌های خود اخراج می‌شوند. «حق مسکن» در جامعه‌ی سرمایه‌داری، کالایی است که تنها تا جایی تضمین می‌شود که برای طبقه‌ی مالک سودآور باشد.

فقر در آمریکا هرگز به‌طور برابر بر همه‌ی گروه‌های اجتماعی توزیع نشده است. سرخ‌پوستان بومی، لاتین‌تبارها و سیاه‌پوستان، هر سه بیش از سه برابر سفیدپوستان در معرض فقر قرار دارند؛ و خانواده‌های تک‌سرپرست زن، با نرخ فقر نزدیک به ۳۰ درصد در برابر ۶ درصد برای دیگر انواع خانواده، به‌وضوح آسیب‌پذیرترین گروه‌اند. میراث برده‌داری، جداسازی نژادی، تبعیض مسکن و اشتغال، و طرد نظام‌مند از دولت رفاه در طول یک قرن گذشته، دقیقاً همان نیروهایی بوده‌اند که ساختار خانواده در جوامع سیاه‌پوست و بومی را زیر فشار اقتصادی مضاعف قرار داده‌اند. در همین حال، نرخ فقر سالمندان که در سال ۱۹۵۹ بیش از یک‌سوم بود، تا سال ۲۰۱۵ به تنها ۹ درصد کاهش یافت - نتیجه‌ی مستقیم برنامه‌ی تأمین اجتماعی همگانی که طبقه‌ی کارگر آمریکا از طریق دهه‌ها مبارزه‌ی سازمان‌یافته آن را از دولت بیرون کشید. این نمونه ثابت می‌کند فقر، محصول توازن قوای طبقاتی است.

بحران‌های سرمایه‌داری، که نتیجه‌ی ذاتی ماهیت آنتروپیک تولید سرمایه‌دارانه است، تأثیری مستقیم بر تصمیمات بنیادین‌ترین سطح زندگی خانوادگی - یعنی فرزندآوری - بر جای می‌گذارند. رکود بزرگ که از سال ۲۰۰۸ آغاز شد، نرخ مولد در میان زنان زیر سی سال را به‌شدت کاهش داد، در حالی که نرخ مولد در میان زنان مسن‌تر افزایش یافت.

میلیون‌ها جوان طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کش، در مواجهه با از دست‌دادن شغل و ناامنی اقتصادی فراگیر، عملاً از تصمیم به بچه‌دار شدن بازداشته شدند - تعویقی که به کاهش دائمی تعداد فرزندان برای یک نسل کامل منجر خواهد شد. سرمایه‌داری، در دوران رونق، نیروی کار جوان و ارزان می‌طلبد؛ در دوران بحران، همان نیروی کار را بیکار می‌کند و بار

تعديل بحران را مستقيماً بر دوش خانواده‌های کارگری می‌گذارد.

اگر تاکنون نشان دادیم که خانواده چگونه نابرابری طبقاتی میان خانواده‌ها را بازتولید می‌کند، اکنون باید به نابرابری درون خانواده - یعنی ستم جنسیتی - پرداخت. در نیم‌قرن گذشته، نرخ مشارکت زنان در نیروی کار از حدود یک‌سوم در سال ۱۹۶۰ به سه‌چهارم در دهه‌ی ۱۹۹۰ رسید، و درصد مادران دارای فرزند زیر یک‌سال که شاغل بودند از کمتر از ۲۰ درصد به بیش از ۵۰ درصد جهش کرد. اما نرخ اشتغال مردان تقریباً بدون تغییر باقی ماند؛ ورود زنان به بازار کار بار مضاعفی بر دوششان گذاشت که می‌توان آن را «شیفت دوم» نامید.

تفکیک شغلی جنسیتی، تصویر را کامل می‌کند. کارگران مراقبت از کودک، که ۹۴ درصدشان زن‌اند، به‌طور متوسط سالانه تنها ۲۴,۰۳۹ دلار درآمد دارند؛ خدمتکاران و نظافتچیان خانگی، با ۸۴ درصد اشتغال زنانه، ۲۳,۵۱۳ دلار؛ مراقبان شخصی، با ۸۰ درصد اشتغال زنانه، ۲۴,۶۳۷ دلار. این‌ها از پایین‌ترین دستمزدهای کل اقتصادند - دقیقاً به این دلیل که تاریخاً به‌عنوان «کار زنانه»‌ی رایگان تعریف شده‌اند.

برآوردهای رسمی آمریکا ارزش کل کار خانگی بی‌مزد را معادل ۲۶ درصد از کل تولید ناخالص داخلی کشور تخمین می‌زنند - رقمی که هرگز مزد نمی‌گیرد، هرگز بیمه‌ی بازنشستگی ندارد و هرگز حق اعتصاب ندارد. کار خانگی بی‌مزد، یارانه‌ای مستقیم از زنان طبقه‌ی کارگر به سرمایه است. کمپین «مزد برای کار خانگی» در دهه‌ی ۱۹۷۰ دقیقاً همین حقیقت را برملا کرد.

کاهش نسبی شکاف در کار خانگی میان زن و مرد - از نسبت هفت‌به‌یک در دهه‌ی ۱۹۷۰ به کمتر از دوه‌یک امروز - را نباید با پیروزی مبارزه‌ی طبقاتی یا جنسیتی اشتباه گرفت. طرفی که درآمد مزدی بیشتری دارد - که در ۵۴ درصد ازدواج‌ها همچنان مرد است، در برابر ۲۱ درصد که همسر درآمد بیشتری دارد - قدرت تصمیم‌گیری بیشتری در رابطه دارد.

نظام سرمایه‌داری حتی در تعیین دستمزد، به‌طور نظام‌مند خانواده‌ی «سنتی» را پاداش می‌دهد و از انحراف از آن جریمه می‌گیرد. مردان متأهل به‌طور مداوم بیش از مردان مجرد درآمد کسب می‌کنند - «تخصیص‌سازی»‌ای که چیزی نیست جز بهره‌مندی مرد از کار رایگان همسرش. در نقطه‌ی مقابل، مادران شاغل با «جریمه‌ی مادری» مواجه می‌شوند، کارفرمایان به‌طور سیستماتیک دستمزد کمتری به آنان پیشنهاد می‌دهند.

بخش قابل توجهی از جامعه‌شناسی خانواده مسئله را

در چارچوب «تنوع» و «انتخاب فردی» صورت‌بندی می‌کند. اما مسئله‌ی اصلی وجود مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است. نظریه‌ی «کارکردگرایی» - این ادعا که نابرابری «کارکردی» است چون جامعه باید افراد با استعداد را تشویق کند - مناسبات تاریخی مشخص مالکیت را به‌مثابه ضرورتی ابدی جا می‌زند؛ فرزند میلیاردی نه به دلیل استعداد برتر، بلکه به دلیل ارث سرمایه، جایگاه طبقاتی پدر را تصاحب می‌کند.

جامعه‌شناسی لیبرال، برای توضیح این پایداری بین‌نسلی طبقه، مفهوم «سرمایه‌ی اجتماعی» بورديو را به کار می‌گیرد. اما این مفهوم، در غیاب تحلیل طبقاتی، خطر آن را دارد که نابرابری را به مسئله‌ای صرفاً شبکه‌ای فروبکاهد - گویی راه‌حل «گسترش شبکه‌ی ارتباطی» فقرا باشد، نه درهم‌شکستن مالکیت خصوصی‌ای که آن شبکه‌های انحصاری را ممکن می‌سازد.

اگر بپذیریم خانواده‌ی هسته‌ای محصول تاریخی سرمایه‌داری است، نتیجه‌ی سیاسی روشن است؛ رهایی نمی‌تواند در محدوده‌ی «اصلاح خانواده» به دست آید. تجربه‌ی تاریخی انقلاب اکتبر، با همه‌ی فراز و فرودهایش، هنوز غنی‌ترین تجربه عملی این ایده است. الکساندر کولنتای و کلارا زتکین، از طریق نهاد ژنوتدل، شبکه‌ای از رستوران‌های اشتراکی، لباسشویی‌های عمومی، مهدکودک‌های رایگان و خانه‌های زایمان دولتی ایجاد کردند. اما همین تجربه نشان داد این دستاوردها، در غیاب انقلاب جهانی، تا چه اندازه شکننده‌اند، در دهه‌ی ۱۹۳۰، بسیاری از این نهادها منحل شدند و ایدئولوژی رسمی حزب به بازگشتی محافظه‌کارانه روی آورد. درس این تجربه روشن است. اجتماعی‌سازی کار خانگی، بدون حکومت کارگری، همواره در معرض بازگشت بوروکراتیک است.

با این‌همه، درس اصلی پابرجاست، مهدکودک‌ها و خدمات مراقبتی رایگان و همگانی، به‌عنوان حقوق پایه‌ای طبقه‌ی کارگر که از طریق مصادره‌ی ثروت طبقه‌ی سرمایه‌دار تأمین می‌شوند، می‌توانند بار کار خانگی را به مسئولیت جمعی جامعه تبدیل کنند. تنها طبقه‌ی کارگر متشکل و انقلابی می‌تواند این بار را از دوش خانواده بردارد.

خانواده در جامعه‌ی سرمایه‌داری میدان نبردی طبقاتی و جنسیتی است - میدانی که در آن نابرابری ثروت نسل‌به‌نسل بازتولید می‌شود و کار میلیون‌ها زن به رایگان مصادره می‌گردد. وظیفه‌ی ما افشای این واقعیت و مبارزه برای جایگزینی آن با سازمان‌دهی اجتماعی آگاهانه و انسانی بازتولید زندگی است. تنها از طریق سازمان‌یابی طبقه‌ی کارگر می‌توان چشم‌اندازی گشود که در آن خانواده، یکی از صورت‌های آزادانه‌ی همبستگی انسانی باشد.



نیما مهاجر

پیوند ارگانیک؛ حلقه‌ی مفقوده‌ی تدارک انقلاب «توده‌ها قیام می‌کنند؛ آیا پیشروان آماده‌اند؟»



اندام در میدان بوده است؛ سؤال واقعی این است که اندام دیگر، یعنی پیشروان، در چه وضعیتی قرار داشته‌اند. تجربه به ما می‌گوید که توده‌ها می‌توانند بسیار سریعتر از سازمان‌های سیاسی حرکت کنند.

اینجا لازم است یک وارونگی مهم را کنار بگذاریم. سال‌هاست هرگاه درباره ضعف جنبش انقلابی حرف می‌زنیم، بخشی از توضیح را به ناآگاهی، پراکندگی یا سازمان‌نیافتگی توده‌ها نسبت می‌دهیم. البته این واقعیت‌ها وجود دارند و نمی‌توان آنها را انکار کرد، اما پرسش انقلابی این نیست که فقط چرا توده‌ها هنوز سازمان‌یافته نیستند؛ باید پرسید پیشروان برای سازمان‌یافتن توده‌ها چه کرده‌اند؟ اگر کارگر در یک کارخانه برای دستمزد معوقه، قرارداد موقت، ناامنی شغلی یا شرایط غیرانسانی کار اعتراض می‌کند و پس از چند روز اعتراض سرکوب می‌شود، آیا وظیفه‌ی پیشرو فقط این است که خبر اعتراض را منتشر کند و اعلام همبستگی بدهد؟ اگر بازنشستگان ماه‌ها در خیابان تجمع می‌کنند، اگر معلمان برای حقوق و منزلت اجتماعی خود بارها اعتراض می‌کنند، اگر کارگران پروژه‌ای و پیمانی برای شرایط کار و دستمزد دست از کار می‌کشند، اگر مردم محلات فرودست برای آب، برق، نان و مسکن اعتراض می‌کنند، آیا وظیفه‌ی پیشرو فقط مشاهده و تفسیر این مبارزات است؟ خیر. وظیفه‌ی پیشرو دخالت‌گری آگاهانه در همین مبارزات، کمک به سازمان‌یابی، جمع‌بندی تجربه‌ها، پرورش عناصر پیشرو و پیوند دادن مبارزات پراکنده به یکدیگر است. در غیر این صورت، آنچه داریم شاید ارتباط باشد، شاید تماس باشد، شاید حتی حضور فردی باشد، اما هنوز نمی‌توان با اطمینان گفت یک پیوند ارگانیک و پایدار میان پیشروان و بدنه‌ی توده‌ای ساخته شده است.

پیوند ارگانیک از تماس شروع می‌شود اما به تماس ختم نمی‌شود. ممکن است یک فعال سیاسی ده‌ها کارگر را بشناسد، شماره تلفن آنها را داشته باشد، در یک کانال مجازی با آنها در ارتباط باشد و هر روز اخبار مبارزات کارگری را دنبال کند؛ اما اگر این ارتباط نتواند به یک رابطه‌ی اجتماعی و مبارزاتی پایدار تبدیل شود، هنوز در سطح تماس باقی مانده‌ایم. پیوند زمانی عمیق‌تر می‌شود که پیشرو در زندگی واقعی توده حضور داشته باشد، مسئله‌ی واقعی او را بشناسد، در مبارزه‌ی او دخالت کند، در کنار او تجربه بیاموزد و به او کمک کند که از مبارزه‌ی فردی به مبارزه‌ی جمعی برسد. کارگری که برای دریافت دستمزد عقب‌افتاده خود

عهده داشته انجام دهد. در مورد انقلاب نیز نمی‌توان گفت توده‌ها یک بازو و پیشروان بازوی دیگر، پس پیوند ارگانیک برقرار است. باید هر دو اندام زنده و آماده‌ی عمل باشند و میان آنها رابطه‌ای واقعی، مستمر و متقابل وجود داشته باشد. این همان نقطه‌ای است که باید از خودمان پرسیم: اگر یک اندام در ابعاد میلیونی بارها به میدان آمده، هزینه داده، خون داده و در برابر سرکوب ایستاده است، اما اندام دیگر هنوز نتوانسته آمادگی تشکیلاتی و سازمانی لازم را برای دخالت‌گری مؤثر ایجاد کند، آیا واقعاً می‌توان از پیوند ارگانیک این دو اندام سخن گفت؟ آیا میتوان از رابطه‌ی ارگانیک دو بازو سخن گفت که یکی از آنها بارها بصورت زنده و ارگانیک به حرکت درمی‌آید، اما دیگری مانند یک دست مصنوعی حضور دارد و فقط شکل و شمایل بازو را به نمایش درمی‌آورد.

در یک طرف این رابطه، توده‌های کارگر و زحمتکش قرار دارند که در یک دهه‌ی گذشته بارها زنده بودن خود را با پرائیک خود نشان داده‌اند. دیماه ۹۶ فقط یک اعتراض اقتصادی نبود؛ آبان ۹۸ فقط واکنشی به افزایش قیمت بنزین نبود؛ خیزش انقلابی ژئنا نیز فقط یک اعتراض محدود به یک موضوع مشخص نبود. این خیزش‌ها هرکدام در شرایطی متفاوت و با ترکیب اجتماعی و شعارهای متفاوت شکل گرفتند، اما همه‌ی آنها یک واقعیت مشترک را نشان دادند: در اعماق جامعه، نیروی عظیمی از نارضایتی، خشم، اعتراض و آمادگی برای مبارزه انباشته شده است. در آبان ۹۸ هزار و پانصد نفر به دست حاکمیت به قتل رسیدند. در خیزش انقلابی زن زندگی آزادی صدها نفر جان باختند و هزاران نفر با آسیب‌های چشمی و جسمی مواجه شدند. و بالاخره در دیماه ۱۴۰۴ توده‌های کارد به استخوان رسیده توسط دوبازوی فاشیستی جمهوری اسلامی و سلطنت‌طلبان به قتل‌گاه هدایت شدند و قتل و غامی در ابعادی نسل‌کشی به وقوع پیوست.

این رقم‌ها را نباید فقط به عنوان یک آمار در کنار سایر آمارها دید؛ پشت هر یک از این اعداد انسانی ایستاده است که خانواده‌ای داشته، زندگی‌ای داشته و در نقطه‌ای از این جامعه برای اعتراض به شرایطی که دیگر تحمل‌پذیر نبوده به میدان آمده است. مسئله دیگر فقط نارضایتی از یک تصمیم حکومتی نیست؛ مسئله شکافی عمیق‌تر میان جامعه و نظم سیاسی موجود است. بنابراین اگر قرار باشد از «اندام توده‌ای» انقلاب حرف بزنیم، دیگر نمی‌توان این اندام را غیرفعال، بی‌تفاوت و ناآماده تصور کرد. این

اگر بخواهیم از تدارک انقلاب حرف بزنیم، قبل از هر چیز باید تکلیف خودمان را با یک واقعیت روشن کنیم: انقلاب با آرزو، با اعلام موضع، با صدور بیانیه و حتی با داشتن یک برنامه‌ی درست به وجود نمی‌آید. انقلاب به نیروی اجتماعی نیاز دارد، به طبقه‌ای که منافع مادی و تاریخی‌اش او را به میدان مبارزه می‌کشاند و به پیشروانی نیاز دارد که بتوانند در دل همین مبارزات، تجربه‌ی پراکنده‌ی توده‌ها را به آگاهی و سازمان تبدیل کنند. به همین دلیل وقتی از دو بازوی اصلی انقلاب، یعنی طبقه‌ی انقلابی و پیشروان انقلابی حرف می‌زنیم، مسئله فقط این نیست که هر کدام از این دو بازو به تنهایی وجود داشته باشند؛ مسئله‌ی اساسی‌تر آن است که این دو بازو چگونه با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند، چگونه بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و چگونه از طریق یک رابطه‌ی زنده و ارگانیک به نیروی واحد برای پیشبرد مبارزه تبدیل می‌شوند. در این متن بر رابطه‌ی دیالکتیکی و ارگانیک میان پیشروان انقلابی و طبقه‌ی انقلابی تأکید می‌ورزیم؛ رابطه‌ای که در آن حزب و پیشروان نه بیرون از جنبش توده‌ای، بلکه در ارتباط زنده با آن، از تجربه‌ی مبارزات واقعی کارگران می‌آموزند و این تجربه را در قالب سیاست و برنامه‌ی مبارزاتی جمع‌بندی می‌کنند.

«پیوند ارگانیک» اما نباید به یک عبارت زیبا و بی‌محتوا تبدیل شود که هرجا خواستیم از رابطه‌ی حزب با توده‌ها حرف بزنیم آن را تکرار کنیم. اگر این رابطه واقعاً ارگانیک است، باید بتوانیم نشانه‌های مادی و عینی آن را در زندگی و مبارزه‌ی مردم نشان دهیم. باید بتوانیم بگوییم این رابطه در کارخانه چگونه خودش را نشان می‌دهد، در یک محله‌ی کارگری چگونه شکل می‌گیرد، در مبارزه برای دستمزد و امنیت شغلی چه نقشی دارد، در اعتصاب چگونه عمل می‌کند و در یک تندپیش سیاسی چگونه به توده‌ها امکان می‌دهد که از یک اعتراض پراکنده به نیروی سازمان‌یافته تبدیل شوند. برای روشن شدن مسئله از مثال اندام‌های یک بدن زنده کمک می‌گیریم. بدن زنده فقط مجموعه‌ای از اندام‌هایی نیست که اتفاقاً کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. هر اندام باید زنده باشد، کارکرد خود را انجام دهد و در عین حال از طریق رابطه‌ی متقابل با سایر اندام‌ها به حیات و عملکرد کل بدن کمک کند. قلبی که از کار افتاده باشد نمی‌تواند صرفاً به دلیل آنکه زمانی جزئی از بدن بوده، همچنان کارکرد خود را حفظ کند؛ دستی که از بدن جدا شده باشد نیز هرچقدر سالم باشد، دیگر نمی‌تواند وظیفه‌ای را که در ارتباط با کل بدن بر



اعتراض می‌کند، هنوز ممکن است مسئله را صرفاً مسئله‌ی شخصی خودش بداند؛ کار سازمانده این است که نشان دهد کارگر دیگر نیز همین مسئله را دارند و بنابراین مشکل دیگر یک مشکل شخصی نیست، بلکه یک مسئله‌ی جمعی است که راه‌حل جمعی می‌طلبد. وقتی چند کارگر دور هم جمع می‌شوند، درباره‌ی مشکل مشترکشان حرف می‌زنند، نماینده انتخاب می‌کنند، خواسته‌ی مشخص تنظیم می‌کنند، راه‌های پیگیری را بررسی می‌کنند و برای رسیدن به خواسته‌ی خود اقدام جمعی انجام می‌دهند، آنجا است که از سطح نارضایتی فردی وارد عرصه‌ی مبارزه‌ی سازمان‌یافته شده‌ایم. همین فرایند است که باید صدها بار و هزاران بار در محل کار و زندگی طبقه تکرار شود تا از دل آن پیشروان جدید سرب‌آوردند.

از همین زاویه است که باید مسئله‌ی تبلیغ و ترویج را نیز فهمید. تبلیغ اگر از زندگی واقعی توده‌ها جدا شود، به تکرار اصول کلی تبدیل می‌شود؛ و ترویج اگر به مبارزه‌ی واقعی وصل نباشد، به آموزش انتزاعی تبدیل خواهد شد. وقتی کارگری نگران اجاره‌ی خانه، دستمزد عقب‌افتاده، اخراج یا هزینه‌ی درمان فرزندش است، نمی‌توان بدون توجه به همین واقعیت از او خواست که ابتدا مجموعه‌ای از مفاهیم نظری را بیاموزد و بعد وارد مبارزه شود. باید از همان مسئله‌ای شروع کرد که در زندگی او وجود دارد، نشان داد که ریشه‌ی این مسئله چیست، تجربه‌ی او را با تجربه‌ی دیگران پیوند زد و از دل مبارزه‌ی روزمره راهی برای ارتقای آگاهی و سازمان‌یابی پیدا کرد. این همان چیزی است که در تجربه‌ی کار حزبی و کار توده‌ای باید به شکل یک رابطه‌ی رفت و برگشتی دیده شود: تجربه‌ی مبارزه از پایین جمع می‌شود، در میان پیشروان مورد بررسی قرار می‌گیرد، به سیاست و رهنمود عملی تبدیل می‌شود، در پراتیک آزمایش می‌شود و دوباره نتیجه‌ی آن به تشکیلات و بدنه‌ی مبارزاتی برمی‌گردد.

در واقع رهنمودهای حزبی باید محصول تجربه‌ی مبارزات واقعی کارگران باشند و پس از ورود به پراتیک دوباره مورد ارزیابی قرار گیرند تا کمبودها برطرف و سیاست‌ها تدقیق شوند.

این رابطه بنابراین یک رابطه‌ی یک‌طرفه نیست. پیشروان قرار نیست از بالا نسخه‌ای آماده کنند و آن را به میان مردم ببرند. توده‌ها نیز فقط دریافت‌کننده‌ی سیاست و رهنمود نیستند. پیشروان از مبارزه‌ی توده‌ها می‌آموزند؛ از نحوه‌ی برخورد مردم با یک مسئله، از مطالبات واقعی آنها، از تجربه‌ی شکست‌ها و پیروزی‌ها، از اشتباهات و ابتکارات آنها و از شرایطی که در هر مرحله امکان پیشروی

یا عقب‌نشینی را تعیین می‌کند. اگر پیشروان نتوانند از این تجربه‌ها بیاموزند، به تدریج از واقعیت جدا خواهند شد. از سوی دیگر، اگر توده‌ها در مبارزه‌ی خود نتوانند به عناصر آگاه و سازمانده‌ی دست پیدا کنند که تجربه‌ی پراکنده‌ی آنها را جمع‌بندی کنند، بارها مجبور خواهند شد یک مسیر را از ابتدا طی کنند و برای هر قدم هزینه‌ی سنگینی بپردازند. بنابراین پیوند ارگانیک هم برای پیشروان ضرورت دارد و هم برای توده‌ها؛ پیشرو بدون توده به محفل و فرقه تبدیل می‌شود و توده بدون پیشرو سازمان‌یافته بارها می‌تواند وارد میدان شود، هزینه بدهد و در نهایت بدون آنکه نیروی سیاسی متناسب با قدرت اجتماعی خود ساخته باشد، عقب رانده شود.

در اینجا مسئله‌ی خودانگیختگی نیز باید درست فهمیده شود. خودانگیختگی توده‌ها یک ضعف صرف نیست؛ خودانگیختگی یکی از سرچشمه‌های مهم حرکت اجتماعی است. هیچ حزب و سازمانی نمی‌تواند میلیون‌ها انسان را با فرمان وارد میدان کند. گاهی یک افزایش قیمت، یک قتل، یک اعتصاب، یک حادثه یا یک تصمیم حکومتی به جرقه‌ای تبدیل می‌شود که خشم انباشته را آزاد می‌کند. اما خودانگیختگی نمی‌تواند جای سازمان‌یابی را بگیرد. توده‌ها ممکن است در چند روز به حرکت درآیند، در حالی که ساختن اعتماد، شبکه، کادر و تجربه‌ی جمعی سال‌ها زمان می‌برد. به همین دلیل اگر پیش از لحظه‌ی انفجار اجتماعی کاری برای ایجاد این ظرفیت نکرده باشیم، نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم در همان چند روزی که جامعه به جوش آمده است، تمام کمبودهای سازمانی خود را جبران کنیم. این همان معنای تدارک انقلاب است: ساختن چیزی که باید پیش از لحظه‌ی تعیین‌کننده ساخته شده باشد.

تجربه‌ی آبان ۹۸ از همین نظر آموزنده است. افزایش قیمت بنزین جرقه‌ی اعتراض بود، اما اعتراض به سرعت از یک مطالبه‌ی اقتصادی مشخص عبور کرد و به اعتراض سیاسی علیه کلیت شرایط موجود تبدیل شد. سرکوب بسیار سنگین نشان داد که یکی از استراتژی‌های مهم بقای جمهوری اسلامی، سرکوب حداکثری و وارد کردن شوک بزرگ و هولناک به صفوف معترضان است. اما از زاویه‌ی دیگری نیز باید به این تجربه نگاه کرد: هنگامی که توده‌ها در مقیاسی وسیع و با سرعتی زیاد وارد میدان می‌شوند، فاصله‌ی میان سرعت حرکت جامعه و سرعت سازمان‌یابی نیروهای سیاسی می‌تواند به یک شکاف تعیین‌کننده تبدیل شود. بارها دیده‌ایم که در چنین شرایطی پیشروان حاج و واج می‌مانند و خیلی با تعلل و تاخیر به فکر دخالت‌گری می‌افتند.

از این لحاظ خیزش ژینا کارنامه‌ی قابل قبول‌تری

دارد. زنان و جوانان، دانشجویان و دانش‌آموزان، مردم شهرهای بزرگ و کوچک و بخش‌هایی از کارگران و کارکنان صنایع مختلف وارد میدان شدند و شعارها و اشکال مبارزه‌ی متنوعی را به وجود آوردند. در کنار این، اعتراضات و اعتصابات کارگری در بخش‌های مختلف اقتصاد ادامه داشت. حتی تشکلهای سازمان‌های مخفی و نیمه علنی بوجود آمد. اما این تجربه هم کافی نبود. مسئله این است که این سازمان‌یابی‌ها در چه سطحی بودند و آیا توانستند یک نیروی سراسری و پایدار برای تغییر توازن قوا ایجاد کنند یا نه. آیا پیشروان توانستند این تجربه را ارتقا دهند و ظرفیت‌ها را برای پیشبرد مبارزات آینده گسترش دهند؟ همین‌جا است که باید دوباره به مسئله‌ی پیشروان برگردیم: اگر توده‌ها وارد میدان شده‌اند، اما مراکز بزرگ تولید، صنایع مادر و بخش‌های تعیین‌کننده‌ی طبقه در مقیاسی که بتواند توازن قوا را به شکل بنیادی تغییر دهد وارد مبارزه نشده‌اند، نباید فقط از خود کارگران سؤال کنیم که چرا چنین نکردند؛ باید از خودمان نیز پرسیم در سال‌های پیش از خیزش چه مقدار کار سازماندهی، تربیت کادر و ایجاد پیوندهای پایدار در این مراکز انجام داده‌ایم.

تدارک انقلاب؛ و ضرورت ساختن هزاران پیشرو پیش از لحظه‌ی انفجار

این مسئله در شرایط اقتصادی امروز اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. وضعیت گرانی مواد غذایی و تشدید گرسنگی زمینه‌های عینی طغیان اجتماعی و شورش گرسنگان را بوجود آورده است. پرسش مرکزی وجود فقر و گرسنگی یا تحلیل شرایط اقتصادی نیست، اکنون باید میزان آمادگی پیشروان سوسیالیست برای سازماندهی و تأثیرگذاری بر چنین خیزشی را بررسی کرد.

وقتی اکثریت قاطع طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان غیرپرولتری زیر فشار فراینده‌ی هزینه‌ی زندگی قرار دارند، آیا نیروی پیشرو باید منتظر بماند تا انفجار اجتماعی رخ دهد و سپس به فکر سازماندهی بيفتد؟ یا باید از همین امروز ظرفیت لازم را ایجاد کند؟ برای نشان دادن عمق بحران معیشتی دیگر نیازی به ارائه‌ی ارقام و آمار نیست، مشاهدات عینی روزمره نمایانگر آن است که بخش بزرگی از درآمد خانواده صرف مسکن و غذا می‌شود. افزایش قیمت مواد غذایی مستقیماً به سقوط قدرت خرید و افزایش فشار بر خانواده‌های کارگری و زحمتکش منجر شده است. در چنین شرایطی یک جرقه‌ی حتی کوچک می‌تواند به سرعت به مسئله‌ای سیاسی تبدیل شود. با این حال فقر و گرسنگی به خودی خود انقلاب نمی‌سازند.

بحران اقتصادی می‌تواند زمینه‌ی انفجار





نیز باشد. باید بتواند بفهمد چرا یک اقدام موفق شد و دیگری شکست خورد، چرا یک شعار در میان توده‌ها نفوذ کرد و شعار دیگری نه، چرا یک تاکتیک در یک منطقه جواب داد و در منطقه‌ای دیگر نه. در یک کلام لازم است تحلیل مشخص از شرایط مشخص داشته باشیم. سیاست انقلابی نسخه‌ای از پیش آمده‌ای نیست که یک بار نوشته شود و برای همه‌ی شرایط به کار رود. سیاست باید از واقعیت مبارزه تغذیه کند، در پراتیک آزموده شود و بر اساس نتایج آن تدقیق شود. اگر پیشروان نتوانند این رابطه‌ی دائمی میان نظریه و پراتیک را برقرار کنند، دیر یا زود از زندگی واقعی طبقه فاصله خواهند گرفت.

از این زاویه، مسئله‌ی مراکز بزرگ تولید و صنایع مادر نیز اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. در خیزش‌های سال‌های گذشته بخش‌هایی از کارگران وارد مبارزه شده‌اند، اما ورود هماهنگ و سراسری مراکز بزرگ صنعتی در مقیاسی که بتواند ماشین اقتصادی حکومت را فلج کند، به یک واقعیت پایدار تبدیل نشده است. پاسخ به این مسئله را نباید فقط در ضعف اراده‌ی کارگران جست‌وجو کرد. کارگری که می‌داند اعتصاب ممکن است به اخراج، بازداشت، ضرب‌وشتم و از دست دادن تنها منبع درآمد خانواده‌اش منجر شود، برای ورود به مبارزه نیازمند اعتماد، تشکل، تجربه و احساس قدرت جمعی است. این قدرت از کجا می‌آید؟ از سال‌ها کار سازماندهی، از وجود پیشروان مورد اعتماد، از تشکل‌های مبارزاتی و از پیوند میان مبارزات مختلف. بنابراین اگر امروز در بسیاری از مراکز بزرگ هنوز چنین ظرفیتی در حد لازم وجود ندارد، این باید به عنوان یک وظیفه‌ی مشخص در برابر پیشروان قرار گیرد، نه به عنوان دلیلی برای سرزنش کارگر.

همین منطق درباره‌ی حاشیه‌های شهر نیز صادق است. اردوی کار و زحمت فقط کارگران کارخانه‌های بزرگ نیستند. میلیون‌ها انسان در محلات فرودست زندگی می‌کنند که بخشی از آنها کارگر رسمی یا غیررسمی‌اند، بخشی بیکارند، بخشی دستفروش و رانده و کارگر ساختمانی‌اند و بخشی زنان و جوانانی هستند که نیروی کارشان یا استعمار می‌شود یا هنوز امکان فروش آن را پیدا نکرده‌اند.

دیگران به او اعتماد کرده‌اند؛ یا کارگری در یک مرکز صنعتی بزرگ که تجربه‌ی اعتصاب و سازماندهی را در میان همکارانش منتقل می‌کند. مسئله این است که چنین انسان‌هایی نباید پس از پایان یک مبارزه ناپدید شوند. باید تجربه‌ی آنها حفظ شود، ارتباط آنها با دیگر پیشروان گسترش یابد و خود آنها به کانون‌هایی برای رشد پیشروان جدید تبدیل شوند. اگر هر مبارزه چند پیشرو جدید پروراند، هر شکست چند تجربه‌ی قابل انتقال تولید کند و هر تشکل چند نیروی تازه برای مبارزه تربیت کند، آن‌وقت مبارزات روزمره به مدرسه‌ی تدارک انقلاب تبدیل می‌شود. مسئله فقط تعداد پیشروان هم نیست، موضوع دخالت جمعی، مسئولانه و سازمانی و سازمان‌یافته‌ی پیشروان است. از همین رو نباید سازماندهی را فقط به لحظه‌ی اعتصاب یا اعتراض محدود کرد. سازماندهی در دوره‌ی آرام نیز ادامه دارد. وقتی کارگری با همکار خود درباره‌ی دستمزد حرف می‌زند، وقتی چند نفر برای پیگیری یک خواسته‌ی مشترک دور هم جمع می‌شوند، وقتی تجربه‌ی یک مبارزه‌ی موفق از یک مرکز کار به مرکز دیگری منتقل می‌شود، وقتی یک پیشرو یاد می‌گیرد چگونه اعتماد ایجاد کند و چگونه اختلافات درونی یک جمع را مدیریت کند، وقتی شکست یک اعتراض به جای فراموش شدن جمع‌بندی می‌شود، همه‌ی اینها بخشی از تدارک‌اند. این کار شاید در ظاهر کوچک باشد، اما انقلاب از همین کارهای کوچک و پیوسته ظرفیت‌های بزرگ خود را می‌سازد.

اما یک مسئله‌ی مهم دیگر نیز وجود دارد: پیشروان باید زبان توده‌ها را یاد بگیرند. اگر قرار است پیوند ارگانیک باشد، نباید توده‌ها را به مخاطبی انتزاعی تبدیل کنیم که هر زمان خواستیم برای او سخنرانی کنیم و هرچه در ذهن خود داریم بر سر او بریزیم. کافی نیست حرفی بزنیم که در آن اشتباه نظری وجود نداشته باشد؛ باید بتوانیم آن حرف را به گونه‌ای بیان کنیم که در شرایط مشخص بر انسان‌های مشخص اثر بگذارد. اگر کارگر نگران نان است، باید از نان حرف زد؛ اگر نگران قرارداد موقت است، باید از قرارداد موقت حرف زد؛ اگر مردم یک محله با بی‌آبی یا گرانی دست و پنجه نرم می‌کنند، باید از همان مسئله شروع کرد و نشان داد که این مسئله چگونه به مناسبات بزرگ‌تر اقتصادی و سیاسی وصل است. این به معنای پایین آوردن سطح آگاهی نیست؛ برعکس، به معنای پیدا کردن نقطه‌ی شروع واقعی برای ارتقای آگاهی است. تبلیغ زنده باید از واقعیت موجود زندگی مردم برخیزد و ترویج زنده باید از دل همین مبارزه، پیشروان جدید بسازد.

به همین دلیل حزب انقلابی اگر بخواهد واقعاً حزب طبقه باشد، نمی‌تواند فقط تولیدکننده‌ی تحلیل سیاسی باشد. باید محل جمع‌بندی تجربه‌ی مبارزه

اجتماعی را فراهم کند، اما نتیجه‌ی سیاسی آن از پیش تعیین نشده است. در گذشته هم دیده‌ایم که ممکن است توده‌ها شورش کنند و توسط حکومت با قساوت تمام سرکوب شوند؛ ممکن است نیروهای فاشیست و فرصت‌طلبی مانند سلطنت‌طلبان نارضایتی آنها را به مسلخ ببرند؛ ممکن است یک خیزش را با اصلاحاتی محدود به بیراهه ببرند؛ ممکن است شکست بخورد؛ و ممکن است در شرایطی معین به یک تحول انقلابی گسترده‌تر راه باز کند. آنچه تعیین‌کننده است فقط شدت بحران نیست، بلکه آمادگی نیروهای اجتماعی و سیاسی برای استفاده از لحظه‌ی تاریخی است. به همین دلیل «شورش گرسنگان» اگر قرار است یک مفهوم سیاسی جدی باشد، نباید به یک شعار هیجان‌انگیز تقلیل داده شود. باید بلافاصله سؤال بعدی را مطرح کرد: اگر چنین شورشی رخ داد، چه نیرویی در میان توده‌ها حضور دارد؟ چه کسانی می‌توانند تجربه‌ی آن را سازمان دهند؟ چه کسانی می‌توانند مطالبات پراکنده را به خواسته‌های مشترک تبدیل کنند؟ چه کسانی می‌توانند میان کارخانه و محله، میان کارگر رسمی و غیررسمی، میان کارگر شاغل و بیکار، میان مبارزات زنان و مبارزات طبقاتی، میان مبارزه برای نان و مبارزه برای قدرت سیاسی پیوند ایجاد کنند؟

هیچ راه میانبری وجود ندارد. بار دیگر به مفهوم «دو بازو» بازمی‌گردیم. اگر یکی از این دو بازو میلیون‌ها نفر باشد اما بازوی دیگر پراکنده، کم‌تعداد، فاقد سازمان و فاقد ارتباط زنده با بدنه‌ی اجتماعی باشد، نمی‌توان انتظار داشت که صرفاً به دلیل عظمت نیروی توده‌ای، انقلاب به پیروزی برسد. برعکس، اگر پیشروان به سازمانی منسجم تبدیل شوند اما ارتباط زنده‌ای با توده‌ها نداشته باشند، این سازمان هرچقدر هم از نظر نظری منسجم باشد، نمی‌تواند جای نیروی اجتماعی طبقه را بگیرد. بنابراین تدارک انقلاب نه صرفاً تدارک حزب است و نه صرفاً انتظار برای خیزش توده‌ها؛ تدارک انقلاب یعنی آماده کردن هم‌زمان هر دو اندام و ساختن رابطه‌ی ارگانیک میان آنها.

یکی از الزامات این کار، افزایش تعداد پیشروان سازمانده در میان توده‌هاست. برای آمدن بهار هزار گل باید از زمین بروید؛ برای پیروزی انقلاب نیز هزاران پیشرو باید از دل مبارزات کارگران و زحمتکشان سربرآورند. این پیشروان الزاماً چهره‌های شناخته‌شده‌ی سیاسی نیستند. ممکن است یک کارگر ساده در یک کارگاه کوچک باشد که میان همکارانش اعتماد ایجاد کرده است؛ یک معلم باشد که در میان همکاران خود برای پیگیری یک مطالبه پیشقدم شده؛ یک پرستار باشد که توانسته همکارانش را برای دفاع از خواسته‌ای مشترک گرد آورد؛ یک زن جوان در یک محله‌ی کارگری باشد که در جریان مبارزات محله‌ای

آموزش و پرورش تحت حاکمیت جمهوری اسلامی

در طی بیش از چهار دهه‌ی گذشته تلاش برای تسلط بر عرصه‌ی آموزش و پرورش همواره یکی از چالش‌های رژیم جمهوری اسلامی بوده است. رژیم برای تسلط بر عرصه‌ی آموزش و جلوگیری از شکست دین در مقابل علم، مدارس را به مکتب آموزش مذهب، خرافات و مکتب محفوظات طوطی‌وار تبدیل کرده است. در این محیط‌ها به‌جای آن‌که به کودکان و نسل جوان کمک شود تا خود و جهان پیرامون خود را آن‌چنان که هست بشناسند، دانش‌آموزان وادار می‌گردند که مغزشان از مقدار زیادی معلومات غیر لازم، زائد و تحریف‌شده انباشته گردد. در مدارس و آموزشگاه‌های ایران به‌جای آن‌که آخرین دستاوردهای علمی و مجموعه معلومات بشری در امر آموزش مورد استفاده قرار گیرد و دانش‌آموزان از آخرین داده‌های فرهنگی که محصول سیر تکامل جوامع بشری بوده اطلاع یابند، حجم سنگینی از خرافات مذهبی توسط آخوندها، پاسدار معلم‌ها، خواهران زینب بخورد آنان داده می‌شود.

دانش‌آموزان از همان سال‌های اول تحصیل و مدرسه باید فن نماز خواندن و روزه‌گرفتن را بیاموزند و با پند و اندرزها و اخلاقیات پیامبران و امامان آشنایی یابند. دختران باید یاد بگیرند که چگونه به جنس دوم‌بودن، بی‌حقوقی مطلق و موقعیت خواری که کتاب آسمانی برایشان ارزانی داشته است عادت بگیرند. باید بیاموزند که چگونه زیر چادر و مقنعه تار مویشان را بپوشانند. تیزهوش‌ترین و بااستعدادترین دانش‌آموزان باید به حافظین قرآن تبدیل شوند. روشن است در فضایی که بوی تعفن ارتجاع همه‌جا را فرا گرفته است، در فضایی آکنده از تعلیمات دینی و طرح مسائل بی‌ربط به زندگی واقعی و مشغله‌های ذهنی دانش‌آموزان، کلاس درس و مدرسه جذابیت خود را برای دانش‌آموزان ازدست می‌دهد و به محیطی خسته‌کننده و ملال‌آور تبدیل می‌شود.

در مدارس ایران کتاب‌ها و متون ادبی بی‌توجه به خلاقیت‌های فردی، ذوقی و هنری دانش‌آموزان از مطالب دینی و اخلاقی پر شده‌اند و اساساً به وسیله‌ای برای ترویج خرافات تبدیل شده‌اند. محتوی این کتاب‌ها به مسائل و نیازهای جوانان هیچ توجهی ندارد. دانش‌آموزان برای احراز نمره‌ی قبولی و راه‌یافتن به کلاس‌های بالاتر، مطالب را طوطی‌وار حفظ می‌کنند، بدون این‌که جذابیتی برای آن‌ها داشته باشد و بدون این‌که ذوق ادبی را در آن‌ها برانگیزد. کتاب‌های تاریخ نه‌تنها دانش‌آموزان را با تاریخ واقعی تکامل جامعه آشنا نمی‌کنند بلکه با تحریف

برسد، نیرویی را آماده کرد که بتواند در آن تندپیش دخال‌تگر باشد.

زیرا توده‌ها ممکن است دوباره به میدان بیایند؛ همان‌گونه که در یک دهه‌ی گذشته بارها آمده‌اند. بحران اقتصادی، گرانی، فقر، بیکاری و فرسایش مداوم سطح زندگی می‌تواند زمینه‌ی خیزش‌های تازه‌ای را فراهم کند. اما هیچ‌کس نمی‌تواند تضمین کند که موج بعدی به پیروزی خواهد رسید. این بستگی دارد به اینکه چه نیروهایی در میدان حضور دارند، چه مقدار سازمان وجود دارد، چه مقدار آگاهی و تجربه در میان توده‌ها انباشته شده و پیشروان تا چه اندازه توانسته‌اند خود را برای چنین لحظه‌ای آماده کنند. اگر توده‌ها دوباره وارد میدان شوند و ما همچنان با پیشروان پراکنده، کم‌تعداد و بی‌ارتباط با بدنه‌ی اجتماعی روبه‌رو باشیم، بار دیگر فاصله‌ی عظیمی میان نیروی توده‌ای و توان سازمان‌یافته‌ی سیاسی وجود خواهد داشت و هزینه‌ی این فاصله را باز هم خود توده‌ها خواهند پرداخت. اما اگر امروز این خلأ را جدی بگیریم، اگر تدارک انقلاب را از یک شعار به یک کار روزمره تبدیل کنیم، اگر صدها و هزاران پیشرو سازمانده در میان زحمتکشان سربرآورند و اگر رابطه‌ی آنها با توده‌ها نه رابطه‌ی موقت و مناسبتی، بلکه رابطه‌ای زنده، متقابل و ارگانیک باشد، آنگاه هر مبارزهی امروز می‌تواند بخشی از آمادگی فردا را بسازد.

پس سؤال امروز دیگر این نیست که «توده‌ها چه هنگام برمی‌خیزند؟» آنها بارها بپاخواسته‌اند و باز هم قیام می‌کنند. سؤال واقعی این است: وقتی توده‌ها دوباره به میدان آمدند، پیشروان کجا ایستاده‌اند؟ آیا یک بار دیگر شاهد خیزشی خواهیم بود که میلیون‌ها نفر را به حرکت درمی‌آورد اما نیروی سازمان‌یافته‌ای که بتواند این حرکت را به پیروزی برساند، به اندازه‌ی آن آماده نیست؟ یا از همین امروز برای آن کار تاریخی که در برابر ما قرار دارد دست به کار می‌شویم؟ تدارک انقلاب چیزی جز آماده کردن هر دو بازو و ایجاد پیوند زنده میان آنها نیست؛ توده‌ی مبارز بدون پیشرو سازمان‌یافته نمی‌تواند تمام ظرفیت تاریخی خود را به کار گیرد و پیشرو سازمان‌یافته بدون توده نیز چیزی جز یک نیروی جداافتاده از زندگی واقعی جامعه نخواهد بود. انقلاب هنگامی می‌تواند به پیروزی برسد که این دو نیروی زنده در یک رابطه‌ی متقابل، آگاهانه و ارگانیک به هم پیوند بخورند. این همان حلقه‌ای است که اگر امروز برای ساختنش کار نکنیم، فردا در لحظه‌ای که تاریخ با سرعت از برابر ما عبور می‌کند، دیگر فرصت ساختنش را نخواهیم داشت.

۲۵ شهریور ۱۴۰۵



این بخش از جامعه بارها در خیزش‌های سال‌های گذشته نقش مهمی داشته است. بنابراین اگر پیشروان فقط به محل تولید نگاه کنند و محل زندگی توده‌ها را نبینند، بخشی از واقعیت طبقه را از دست داده‌اند؛ و اگر فقط به محله نگاه کنند و رابطه‌ی آن را با مراکز تولید، کار و استثمار نبینند، بخش دیگری از همان واقعیت را از دست خواهند داد. پیوند ارگانیک یعنی دیدن این دو به عنوان اجزای یک پیکر واحد: کارخانه و محله، دستمزد و اجاره، بیکاری و گرانی، نان و قدرت سیاسی.

در نهایت باید به پرسش اصلی بازگردیم. در یک دهه‌ی گذشته توده‌های کار به استخوان رسیده بارها به میدان آمده‌اند. آنها با پراتیک خود نشان داده‌اند که نسبت به سرنوشت خود بی‌تفاوت نیستند. هزینه داده‌اند و در بسیاری موارد توانسته‌اند حکومت را وادار به عقب‌نشینی‌هایی کنند، اما هزینه‌ی انسانی این مبارزات نیز سنگین بوده است. اکنون که بحران اقتصادی تشدید شده است و همه حتی سران حکومتی از موج جدید اعتراضات و شورش‌های اجتماعی سخن می‌گویند، مسئله اساسی این نیست که توده‌ها را از قیام خودانگیخته منع کنیم.

باید به این سؤال پاسخ دهیم که آیا پیشروان سوسیالیست از امروز تا آن زمان توانسته‌اند خود را به نیرویی سازمان‌یافته و آماده تبدیل کنند؛ آیا توانسته‌اند در میان کارگران و زحمتکشان پیشروان بیشتری تربیت کنند؛ آیا توانسته‌اند مبارزات پراکنده را به هم مرتبط کنند؛ آیا توانسته‌اند میان محل کار و زندگی، میان مبارزات اقتصادی و سیاسی و میان بخش‌های مختلف اردوی کار و زحمت پل‌های پایدار ایجاد کنند؛ و آیا توانسته‌اند آن پیوند زنده و ارگانیکی را ایجاد کنند که در لحظه‌ی تندپیش تاریخی بتواند نیروی عظیم و خودانگیخته‌ی توده‌ها را به نیرویی آگاه و سازمان‌یافته تبدیل کند؟

اگر پاسخ هنوز منفی یا ناکافی است، این واقعیت را نباید وارونه جلوه داد، ضعف‌ها را با تحقیر قیام توده‌ها یا با شعار پنهان کرد. باید آن را به نقطه‌ی شروع کار تبدیل کرد. ضعف پیشروان با سرزنش توده‌ها برطرف نمی‌شود. پراکندگی با صدور بیانیه از بین نمی‌رود. کمبود کادر با آرزو کردن جبران نمی‌شود. حزب انقلابی با چند فعال پراکنده ساخته نمی‌شود. پیوند ارگانیک نیز با تکرار خود واژه‌ی «ارگانیک» ایجاد نمی‌شود. باید کار کرد؛ باید در میان توده‌ها بود؛ باید از مبارزات روزمره آغاز کرد؛ باید تشکلهای مبارزاتی را ساخت؛ باید پیشروان جدید تربیت کرد؛ باید تجربه‌ها را جمع‌بندی کرد؛ باید اشتباهات را پذیرفت و اصلاح کرد؛ باید میان بخش‌های مختلف اردوی کار و زحمت ارتباط برقرار کرد و باید پیش از آنکه تندپیش تاریخی فرا

اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان

در آستانه سال تحصیلی جدید

بازگشایی مدارس در مهرماه هرسال، برای بخش بزرگی از خانواده‌های زحمتکش در سراسر ایران، به‌جای شادی و امید، با نگرانی از هزینه‌های کمرشکن و رو به افزایش همراه است. این پدیده تصادفی نیست؛ بلکه نتیجه چند دهه سیاست‌گذاری است که در آن، دولت به‌جای تقویت نقش خود در تامین آموزش همگانی، بار اصلی هزینه‌های تحصیل را به دوش خانواده‌ها منتقل کرده است. کاهش سهم آموزش از بودجه عمومی، رشد مدارس غیرانتفاعی و کلاس‌های موازی خصوصی، و بی‌توجهی به زیرساخت مدارس دولتی در مناطق کم‌برخوردار و حاشیه‌ای، مجموعه‌ای از عواملی‌اند که شکاف طبقاتی را از همان سنین کودکی نهادینه می‌کنند.

در کردستان و دیگر مناطق محروم، نابرابری‌های آموزشی و کمبودهای ساختاری با لایه‌های دیگری از تبعیض گره می‌خورد. کمبود مژمن نیروی انسانی متخصص و فرسودگی زیرساخت‌های آموزشی، در کنار ممنوعیت آموزش به زبان مادری برای ملیت‌های تحت ستم، وضعیتی را رقم زده است که کودکان این مناطق از همان آغاز مسیر تحصیلی، با موانعی دوجنسان روبه‌رو می‌شوند. بازتاب عریان این سیاست‌های تبعیض‌آمیز را می‌توان در آمارهای نگران‌کننده ترک تحصیل، به‌ویژه در میان دختران و در مناطق مرزی و محروم، به‌وضوح مشاهده کرد.

اما فراتر از مسئله منابع مالی و امکانات، باید به نقش مدرسه به‌عنوان ابزار شکل‌دهی ذهنی نسل نو توجه کرد. مهم‌ترین مطالبه در این زمینه، جداسازی دین از آموزش و پرورش و رهاسازی محتوای آموزشی از آموزه‌های مذهبی تجویزی و روایت‌های حکومتی است. برنامه درسی رسمی، بیش از آن‌که در خدمت پرورش تفکر مستقل، علم و کنجکاوی باشد، در چارچوب ایدئولوژی حاکم طراحی شده است. تفکیک جنسیتی و الزام پوشش‌های مذهبی، بخشی از همین منطق است که هدف آن نه رشد آزاد فردیت، بلکه انطباق‌پذیری کودکان با نظم موجود است. در مقابل این ساختار پادگانی و از بالا به پایین، اداره دموکراتیک مدارس و حق دخالت مستقیم معلمان، دانش‌آموزان و والدین در مدیریت امور آموزشی، از ارکان اصلی یک سیستم آموزشی آزاد و برابر است.

نکته قابل‌توجه در سال‌های گذشته، ظهور و تحکیم یک صدای جمعی در دل همین بحران بوده

یکنواخت و ملال‌آور تبدیل شوند، واکنش‌های طبیعی دانش‌آموزان گاهی از جانب آخوندها، پاسدارمعلم‌ها، خواهران زینب با ناسزاها و تئیه‌های بدنی و ناسزاگویی بیشترین لطمه را به شخصیت کودکان و جوانان وارد می‌آورد.

از آن گذشته در سیستم آموزشی ایران به ورزش و پرورش جسمی و نقش سازنده‌ی آن در مورد کودکان و جوانان هیچ توجهی نمی‌شود. کودکان و نوجوانان به‌علت نبود مکان‌های مناسب در سطح شهر و یا روستا و هم‌چنین به‌دلیل زندگی کردن در آپارتمان‌ها و خانه‌های کوچک و شلوغ مکانی برای ورزش و بازی کردن ندارند. فضاهای تنگ مدرسه‌ها هم اصلاً چنین فرصتی را به دانش‌آموزان نمی‌دهد.

در سال‌های اخیر مبارزات پرشور و پیگیرانه‌ی معلمان به‌عنوان بخشی از طبقه‌ی کارگر و مبارزات دانشجویان و دانش‌آموزان چنان مهر خود را به محیط‌های دانشگاه و مدرسه کوبیده است که حکومت اسلامی سرمایه‌داران با تکیه بر دستگاه ایدئولوژیک، نهادهای امنیتی و استخدام هزاران طلبه‌ی حوزه‌ی علمیه برای رواج افکار پوسیده و خرافات مذهبی نتوانسته جلو رشد افکار پیشرو در محیط‌های آموزشی را بگیرد. ایستادگی و مبارزه‌ی معلمان و جنبش دانشجویی علیه سرکوبگری‌های رژیم جمهوری اسلامی و در دفاع از امنیت و حرمت دانشجویان و دانش‌آموزان و مبارزات آنان برای پیگیری مطالبات برحق‌شان تأثیرات زیادی بر فضای مدارس، دانشگاه‌ها و فضای سیاسی کل جامعه به‌جای گذاشته است. معلمان با تأکید بر خواست افزایش حقوق‌ها به بالای خط‌فقر، تحصیل رایگان برای همه‌ی کودکان، خواست منع کالایی‌شدن آموزش و درمان و بهداشت و حق آموزش به زبان مادری برای همه‌ی ملیت‌های تحت ستم، در عالم واقع خواست‌های کارگران و تهیدستان شهری و اقشار فرودست جامعه را نیز مطرح کرده و افق نویدبخشی به‌روزی مبارزات دانش‌آموزان، دانشجویان و معلمان گشوده‌اند.



تاریخ و وارونه جلوه‌دادن وقایع تاریخی و پرداختن یک‌جانبه به شخصیت‌های تاریخی بدون توجه به زمینه‌های اجتماعی که در آن ابراز وجود کرده‌اند، دانش‌آموزان را به‌دور از هرگونه واقع‌نگری بار می‌آورند و هرگونه میل به مطالعه و تحقیق در زمینه‌ی مسائل، رویدادها و حوادث تاریخی را از بین می‌برند. آموزش زبان‌های خارجی در غیاب الگوها و روش‌های تدریس مناسب و در اثر نبود امکانات و تسهیلات لازم به امری شاق و طاقت‌فرسا تبدیل شده است.

علاوه بر این روش‌های تدریس هم چندان تعریفی ندارند. تحقیقات روانشناسی نشان می‌دهد که جوانان برای پرورش قوای عقلانی خود به یک محیط کار جمعی برای پژوهش و کاوش در مسائل تجربی علمی و به بحث مشترک و گروهی نیازمند هستند. آن‌ها باید ضمن پرورش علمی و فنی، آزادانه مفاهیم و تصورات ذهنی خود را بسازند و با دست‌های خود پاره‌ای از مناسبات و مفروضات علمی را که در ذهنشان به‌وجود می‌آید مورد تجربه و آزمایش قرار دهند. اما در مدارس دولتی ایران به‌علت تراکم زیاد دانش‌آموزان در کلاس‌ها، نبود وقت کافی و نبود آزمایشگاه و کارگاه به‌اندازه‌ی کافی و یا امکانات مناسب در محیط‌های آموزشی، معلم به محور همه‌ی آموزش‌ها تبدیل شده است. چنین روش‌هایی فرصت و مجال پژوهش دسته‌جمعی و تبادل نظر و مشارکت در زمینه‌های مختلف را از دانش‌آموزان سلب می‌کند و دانش‌آموزان مجبورند استعداد خود را در حفظ کردن طوطی‌وار آن‌چه معلم به‌زبان می‌آورد نشان دهند.

در مدارس ایران از یک‌طرف به‌دلیل حجم زیاد کتاب‌های درسی، کمبود وقت و تراکم دانش‌آموزان و گاهی به‌دلیل عدم تسلط همه‌جانبه‌ی معلمان در بحث‌های مورد نظر، دانش‌آموزان فرصت و حق مشارکت و اظهارنظر پیدا نمی‌کنند. این شیوه‌ی تدریس مانع رشد و بروز خلاقیت‌های شاگردان شده و کلاس‌های درس را به محیطی خسته‌کننده تبدیل کرده است. آن‌گاه که کلاس‌های درس به محیطی



بیانیه کمیته مرکزی کومه له

به مناسبت چهارمین سالروز جنبش انقلابی زینا شهریور ۱۴۰۵

در دوره انقلابی را توضیح می دهد. جدای از این عامل اساسی، شدت سرکوب و جنایات جمهوری اسلامی در برابر جنبش زن، زندگی، آزادی، عدم سازمانیافتگی این جنبش در بعد فرامحلی، نبود یک رهبری سراسری با افق و استراتژی سیاسی روشن دست به دست هم دادند و این خیزش انقلابی در شکل اعتراضات خیابانی بعد از سه ماه فروکش کرد.

اکنون جامعه ایران در شرایطی در آستانه چهارمین سالروز جنبش زن، زندگی، آزادی قرار گرفته است که اوضاع سیاسی ایران بشدت تحت تأثیر بن بست دولت آمریکا و رژیم جمهوری اسلامی در ادامه جنگ و شکست و ناتوانی آنها در رسیدن به توافق و پایان قطعی آن قرار گرفته است. در این بن بست و درماندگی، جنگ عملا شکل فرسایشی پیدا کرده است و هر دو طرف با ایجاد تنش های نظامی و دامن زدن به جنگ روانی برای تثبیت برداشت خود از نتایج جنگ و افزایش قدرت چانه زنی و امتیاز گرفتن در مذاکرات تلاش می کنند. اما این موقعیت و تداوم آن جمهوری اسلامی را در موقعیت بسیار دشوارتر و شکننده تری قرار داده است. حکومت اسلامی در نتیجه محاصره دریایی بنادر جنوب ایران از جانب آمریکا و با کاهش شدید صادرات نفت، برای تأمین هزینه ی سنگین ادامه جنگ و سرپا نگاه داشتن ماشین جنگی بشدت تحت فشار قرار دارد. رژیم جمهوری اسلامی در جبهه جنگ داخلی نیز به دلیل ابعاد فقر و فلاکت اقتصادی و گسترش بیکاری، سقوط بی سابقه ارزش پول داخلی، افزایش ساعت به ساعت قیمت کالاهای مورد نیاز روزانه مردم، بحران کمبود آب و انرژی و بی حقوقی های سیاسی و اجتماعی که به اکثریت مردم ایران تحمیل کرده، در معرض یک برآمد توده ای و انفجار اجتماعی قرار گرفته است.

جمهوری اسلامی در مقابله با دشمن خارجی سیاست سازش را در پیش گرفته است. تفاهم نامه ۱۴ ماده ای، سند راهبرد سازش جمهوری اسلامی با دولت آمریکا است. در حالیکه دولت آمریکا حاضر به بازگشت به این تفاهم نامه نیست، تنش آفرینی های نظامی رژیم در منطقه در این راستا است که بهیچ مناسبت تر این سیاست سازش را پیش ببرد. اما همه شواهد نشان می دهد که جمهوری اسلامی جبهه اصلی نبرد را جبهه جنگ داخلی تعیین کرده است و برای مقابله با اجتناب ناپذیری گسترش جنبش های اجتماعی و اعتراضی و مقابله با "خطر" انفجار خشم و اعتراض توده ای خود را آماده کرده و تدارک دیده است. تداوم و گسترش موج اعدام ها و

از آغاز جنبش زن، زندگی، آزادی که با قتل دولتی زینا امینی در روز ۲۵ شهریور ۱۴۰۱ و مراسم خاکسپاری وی در آرامستان آچی شهر سقر با شرکت چندین هزار نفر از مردم کردستان و با شعارهای زن، زندگی، آزادی و مرگ بر دیکتاتور جرقه آن زده شد، چهار سال می گذرد. این جنبش در ادامه با اقدامات نمادینی مانند دورافکندن روسری ها بر کف خیابان و سوزاندن آنها پایه های ایدئولوژیک حکومت اسلامی را در هم کوبید، با قطعیت عدم مشروعیت سیاسی آن را اعلام کرد و بار دیگر سوژه انقلاب را بر سر زبان ها انداخت. این خیزش با تعرض به پایگاه اصلی اسلام سیاسی با قوانین سخت دینی، جنبش رهایی زن در منطقه را وارد فاز نوینی کرد و با به چالش کشیدن نظام تبعیض جنسیتی حکومت اسلامی، همبستگی و همدلی انسان های آزادیخواه و برابری طلب در سراسر جهان را برانگیخت. جنبش زینا فراتر از این کامیابی های سیاسی در عرصه تاکتیکی و زیبایی شناختی هم تکامل یافته تر از خیزش های قبلی ظاهر شد. این خیزش با همراهی نویسندگان و شاعران و هنرمندان انقلابی و سینماگران مردمی بیش از هر جنبش سیاسی دیگری زیبایی ها و ابتکارات خود را به تصویر کشید. انتشار گسترده تصاویر مراسم آتش زدن روسری ها، کنش نمادین و مقاومت تک نفره دختران مشت گره کرده در مقابل نیروهای امنیتی تا دندان مسلح، سرودهای رزمی و اعتراضی، رژه نمادین زنان بدون روسری، پایکوبی جمعی به دور آتش روسری ها، عمامه پرانی، تصاویر گرافیتی و ... اینها همه بخشی از ویژه گی های زیبایی شناختی این خیزش شکوهمند بودند.

جنبش انقلابی زینا به رغم دستاوردهای عظیمی که داشت و با وجود شور و امیدی که در جامعه ایجاد کرد، اما به دلیل عدم حضور طبقه کارگر به مثابه یک طبقه اجتماعی که با اهرم اعتصابات سراسری خود بتواند به ستون فقرات اعتصابات سیاسی توده ای تبدیل گردد و با تحت فشار قرار دادن گلگاه های اقتصادی رژیم ماشین سرکوب رژیم را زمینگیر کند، نتوانست به پیشروی خود ادامه دهد. در واقع سرکوب تاریخا برنامه ریزی شده در مقابله با جنبش کارگری، فاجعه بیکاری و فقر ساختاری، فقدان تشکلهای توده ای و طبقاتی کارگران و نبود رهبری سراسری از جمله موانع حضور جنبش کارگری در خیزش انقلابی زینا بودند. عدم حضور طبقه کارگر در این جنبش سیاسی نشان داد که الزاما همه مؤلفه های یک شرایط انقلابی همزمان و در هماهنگی با هم مهیا نمی شوند و همین واقعیت افت و خیزهای مبارزه

است: تشکلهای یابی معلمان به عنوان نیرویی اجتماعی که مطالباتش از چارچوب صنفی محض عبور کرده است. وقتی معلمان از دستمزد متناسب با هزینه زندگی سخن می گویند، در واقع بخشی از مطالبه عمومی طبقه کارگر برای عدالت اقتصادی را بازتاب می دهند؛ و وقتی از آموزش رایگان و به رسمیت شناختن زبان مادری دفاع می کنند، با محرومان و ملیت های تحت ستم هم صدا شده اند. این هم پوشانی مطالباتی، پایه اجتماعی گسترده ای برای این جنبش فراهم کرده که آن را از بسیاری جنبش های صنفی دیگر متمایز می سازد.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان، یاد دانش آموزان، دانشجویان و معلمان را که در دوره های اخیر سرکوب جان خود را از دست داده اند گرامی می دارد و از تلاش های مستمر معلمان و دانش آموزان برای دستیابی به آموزشی برابر و عاری از تبعیض حمایت می کند. به باور ما، تحقق چنین نظام آموزشی ای مستلزم تضمین آموزش رایگان، باکیفیت و همگانی و اجباری بودن آن تا سن شانزده سالگی، به رسمیت شناختن حق کامل تحصیل به زبان مادری برای مردم کرد و دیگر ملیت های ساکن ایران؛ جدایی کامل دین از آموزش و پرورش و استقرار نظام آموزشی سکولار؛ و اداره دموکراتیک مدارس از طریق شوراهای مستقل دانش آموزی و انجمن های واقعی والدین و معلمان است.

این خواسته ها، جدای از مبارزه عمومی طبقه کارگر برای سازمان یابی و کسب قدرت سیاسی، تنها شعارهایی بر کاغذ باقی خواهند ماند. از همین رو، ما بر ضرورت گسترش پیوند میان جنبش معلمان، جنبش کارگری و مبارزات آزادی خواهانه مردم کردستان تاکید می کنیم؛ پیوندی که می تواند افق رهایی از فقر، تبعیض و سرکوب را برای نسل امروز و فردا ترسیم کند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی
زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری
شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست
در کردستان

۲۶ شهریور ۱۴۰۵ / ۱۷ سپتامبر ۲۰۲۶



برای ارتقای سازمانیابی این جنبش-ها، به هم مرتبط کردن شبکه فعالان و سازماندهندگان در سطح شهرهای کردستان فراهم می‌آید. فعالین کومه‌له و دیگر سوسیالیست‌های انقلابی با نقش آفرینی در این مسیر است که می‌توانند به وظایف خطیر خود در این دوره عمل کنند.

فقط با برانگیختن و گسترش جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی علیه فقر و فلاکت اقتصادی و بی حقوقی‌هایی که جمهوری اسلامی به اکثریت مردم تحمیل کرده است می‌توان فرصت و شرایط مناسب برای ایجاد تشکلهای توده‌ای در محل کار و زیست کارگران، در مدارس و دانشگاه‌ها، در بیمارستان‌ها، ایجاد کمیته‌ها، بنک‌ها، شوراهای و نهادهای توده‌ای در روستاها و محلات شهرها و تشکیل انجمن‌ها و سازمان‌های زنان در محلات را فراهم آورد. از این طریق می‌توان هر گونه خلاء اداری در مدیریت و اداره جامعه در نتیجه ضعف حکومت مرکزی در هر شریایی را با مدیریت نهادهای توده‌ای بر خاسته از دل توده‌ها پر کرد. فقط با ایجاد این سازمانها و نهادهای توده‌ای است که با بهبود توازن قوا، کارگران و زحمتکشان و مردم ستمدیده کردستان قادر خواهند شد از پایین و با تکیه بر این نهادها اداره و مدیریت جامعه را مستقیماً در دست بگیرند.

**گرامی باد یاد ژینا امینی و همه جانب‌اختگان
جنبش انقلابی ژینا
سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی
زنده باد حاکمیت شورایی مردم در کردستان
زنده باد سوسیالیسم**

**کمیته مرکزی کومه‌له - سازمان کردستان حزب
کمونیست ایران
۱۹ شهریور ۱۴۰۵
۱۰ سپتامبر ۲۰۲۶**



این جوی‌بارها و کانون‌های اعتراض و مبارزه به هم پیوندند. شکل‌گیری شبکه به هم مرتبط فعالان و رهبران جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی می‌تواند نقش موثری در این راستا ایفا کند.

با توجه به اینکه تشدید سرکوب به یکی از ارکان اصلی استراتژی بقای رژیم جمهوری اسلامی و به تاکتیک محوری دستگاه سرکوب برای مقابله با جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی تبدیل شده است، باید عقب راندن و به شکست کشاندن این استراتژی یکی از مهمترین اولویت‌های جریان‌های سوسیالیست و انقلابی باشد. در همین راستا لازم و ضروری است همزمان با خواست قطع جنگ بی‌درنگ و تاکید بر خواست‌هایی مانند افزایش دستمزدها، بهداشت و درمان و آموزش رایگان و بیمه بیکاری شعار آزادی زندانیان سیاسی و لغو مجازات اعدام را به بخشی از خواسته‌های محوری جنبش کارگری و همه جنبش‌های اجتماعی تبدیل کرد.

در کردستان نیز مهمترین وظیفه‌ی ما کمک به آماده کردن کارگران و زحمتکشان و مردم آزادیخواه کردستان جهت پاسخگویی به نیازهای عاجل این دوره و ایجاد فرصت برای پیشروی و خنثی کردن مخاطراتی است که جنبش انقلابی کردستان را تهدید می‌کند. این فرصت‌ها نه با امید بستن به مداخله قدرتهای امپریالیستی، نه از بیراهه‌ی احزاب ناسیونالیست که گاه بر طبل سیاست جنگ طلبانه و گاه بر طبل گفتگو و مذاکره با رژیم اسلامی می‌کوبند، بلکه فقط از طریق برانگیختن و دامن زدن به اعتراضات توده‌ای علیه جنگ و گرانی، بیکاری، کمبود آب و برق، علیه کشتار کولبران و سرکوبگری‌های رژیم جمهوری اسلامی، تحکیم پیوند و همبستگی جنبش انقلابی کردستان با جنبش‌های پیشرو اجتماعی در سراسر ایران و طرح شعارها و تاکتیک‌های منطبق با نیازهای واقعی این دوره ایجاد می‌شوند. بر متن این جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی است که فرصت

بگیر و ببند، تصویب طرح امنیتی نظام تحت نام "طرح مقابله با نفوذ بیگانگان" در مجلس اسلامی، تغییراتی که در کادر رهبری سپاه و نیروهای بسیج و در قوه قضائیه انجام گرفته تردیدی باقی نمی‌گذارد که جمهوری اسلامی گام‌بگام و به‌طور برنامه‌ریزی شده خود را برای سرکوب‌های خونین آماده می‌کند. سرکوب‌هایی از نوع به خاک و خون کشیدن خیزش آبان ۹۸ که در اعتراض به افزایش غافلگیرکننده قیمت بنزین انجام گرفت و در مدت ۵ روز خون ۱۵۰۰ نفر از معترضان را بر کف خیابان ریخت و یا کشتاری از نوع ۱۸ و ۱۹ دی ماه سال گذشته که در آن روزها بیش از ۱۰ هزار نفر را قتل‌عام و ده‌ها هزار نفر را روانه زندان کرد.

از اینرو وقتی از احتمال وقوع یک انفجار اجتماعی صحبت می‌کنیم، بدور از هر گونه ذوق زدگی باید خطری را که در کمین نشسته است مد نظر قرار دهیم. روند این اوضاع از همه ما نیروهای انقلابی و از همه فعالان سوسیالیست جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های پیشرو اجتماعی می‌طلبد که برای خنثی کردن نقشه‌های دستگاه سرکوب حکومت اسلامی، تلاش کنیم تا این خشم و اعتراض عمومی در جهت گسترش آگاهانه و سازمانیافته جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی هدایت و کانالیزه شوند. باید آگاهانه تلاش کرد که این خشم و ناراضی‌ت و انزجار عمومی به حرکت‌های کور و خودبخودی و بستری برای تحرک جریانهای اپوزیسیون راست جنگ طلب و به خوراک سرکوب جمهوری اسلامی تبدیل نگردند. تجربه راهپیمایی اعتراضی یکپارچه بازنشستگان بخش‌های مختلف صنایع فولاد در تهران، اعتصاب سراسری رانندگان کامیون و کامیون داران، اعتصاب سراسری معلمان، اعتصاب سراسری پرستاران و اعتصاب سراسری کارگران نفت و پتروشیمی و دیگر مراکز صنعتی در سال‌های اخیر نشان داده‌اند که ظرفیت سازمانیابی و برپایی اعتصابات و اعتراضات سراسری وجود دارد. باید تلاش کرد که

تلویزیون حزب کمونیست ایران و کومه‌له برنامه‌های خود را به همراه تلویزیون‌های "دمکراسی شورایی"، "پرتو" و "برابری" بر روی کانال ماهواره‌ای "تلویزیون آلترناتیو شورایی" کانال مشترک نیروهای چپ و کمونیست بر روی ماهواره یاهسات پخش می‌کند.

ساعت پخش برنامه‌های تلویزیون حزب کمونیست ایران به وقت تهران:

- آغاز برنامه‌ها، ۲۲ تا ۲۳، ده تا یازده شب
- تکرار بار اول، ۰۷ تا ۰۶، شش تا هفت صبح
- تکرار بار دوم، ۱۴ تا ۱۵، دو تا سه بعدازظهر

"شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست"

نیز روی همین کانال برنامه‌های مشترک خود را تحت عنوان تلویزیون "آلترناتیو شورایی" در روزهای سه شنبه و یکشنبه هر هفته برنامه‌های خود را پخش می‌کند-

**جهت اطلاع عموم پیرامون:
پخش ۲۴ ساعته تلویزیون‌های آلترناتیو شورایی**

Satellite: Yahoosat
Frequency: 12594
Polarization: Vertical
Symbol Rate: 27500
FEC: 2/3

TV

اطلاعیه‌ی شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

در گرامیداشت یاد «مهسا (ژینا) امینی و خیزش انقلابی!

گرسنگان» آماده می‌کند؛ مقابله با جنبش و تجربه‌ای بسیار عمیق‌تر و گسترده‌تر از اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴ که تنها در فاصله‌ی دو روز، هزاران معترض را به خاک و خون کشید.

در چنین شرایط حساس و تعیین‌کننده‌ی، وظایف بسیار خطیر و بزرگی بر دوش طبقه‌ی کارگر ایران و پیشروان سایر جنبش‌های اجتماعی، به‌ویژه جنبش زنان، قرار دارد. این وظایف باتوجه به تجربه‌ای که از عدم سازمان‌یافتگی و بی‌برنامگی اعتراضات و تأثیرات روانی و تبلیغاتی نیروهای راست و ارتجاعی بر آن با بهای بس گرانی کسب شده است، اهمیتی دوچندان می‌یابد. از همین‌رو، پیشروان جنبش کارگری، زنان و نیروهای قطب چپ و کمونیست وظیفه دارند با انعطاف، خلاقیت و به‌کارگیری تجارب حاصله از خیزش‌های پیشین، از کانال‌های ارتباطی موجود و پیوند هرچه بیشتر آن‌ها با یکدیگر و ایجاد شبکه‌های ارتباطی دیگر، توده‌های عاصی از فقر و فلاکت و بیکاری و سرکوب را نسبت به منافع خود و راه‌های پیشبرد اعتراضات آگاه نمایند.

شناخت تاکتیک‌های جمهوری اسلامی، ازجمله قراردادن جامعه در مقابل یک دوقطبی دیگر در حاکمیت و حق «انتخاب» مردم میان بد و بدتر، تداوم شرایط نظامی-امنیتی، به‌ویژه کشتار در زندان‌ها و هم‌چنین تلاش برای برجسته‌نمودن «مسئله‌ی» حجاب در جامعه را بایستی افشاء کرد و جامعه را خلاقانه و با تاکتیک‌های منعطف برای مقابله با آن‌ها آماده نمود.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست ضمن اعلام مجدد مخالفت خود با هرگونه حمله‌ی نظامی، بمباران و دخالت‌های تجاوزگرانه‌ی قدرت‌های امپریالیستی، تمامی توان خود را برای سازماندهی و آماده‌نمودن اکثریت عظیم توده‌های کارگر و زحمتکش، زنان و آزادی‌خواهان برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی به‌کار خواهد بست.

گرامی باد یاد عزیز ژینا و همه‌ی جان‌باختگان جنبش انقلابی ۱۴۰۱ و سایر جنبش‌ها،
سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی!
زنده‌باد آزادی - زنده‌باد سوسیالیسم!

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست
شهریور ۱۴۰۵

امضاها:

اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری- حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت



لحظه‌شماری می‌کنند. این خیزش که خواست آزادی و برابری خود را در خیزش‌های توده‌ای دی‌ماه ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸، نشان داده بود، در خیزش سراسری دی‌ماه ۱۴۰۴ بیش از پیش، عزم و ظرفیت توده‌های میلیونی مردم ایران برای به‌زیرکشیدن جمهوری اسلامی و ساختن جامعه‌ای آزاد، برابر و انسانی را به جهانیان نشان داد.

جمهوری اسلامی طی چند ماهی که جنبش ژینا ادامه داشت، تمامیت خود را به‌وضوح در خطر سرنگونی دید و تنها با کشتار قریب به ۶۰۰ نفر - که ده‌ها نفر از آنان کودک و نوجوان بودند - و زخمی‌نمودن هزاران نفر دیگر و نیز دستگیری هزاران انسان آزادی‌خواه و معترض، موفق شد این جنبش بزرگ را سرکوب و از سقوط خود جلوگیری کند. حضور آگاهانه و فعال کارگران و خانواده‌های آنان که بسیاری از آن‌ها دستگیر و تعدادی از آنان هم‌چون محسن شکاری و مجیدرضا رهنورد که هر دو کارگر بودند و... اعدام شدند، نشان داد که این جنبش انقلابی به یک قشر یا گروه اجتماعی معینی محدود نبود.

جمهوری اسلامی با به‌کارگیری الگویی چندلایه و همه‌جانبه از سرکوب، کوشید اعتراضات را در خیابان، دانشگاه، فضای مجازی و عرصه‌ی عمومی درهم بشکند : از تیراندازی و کاربرد سلاح‌های سامانه‌ی و جنگی و خشونت گسترده علیه معترضان، تا قطع و اختلال اینترنت و کنترل ارتباطات؛ از بازداشت‌های گسترده، شکنجه و خشونت جنسی در بازداشتگاه‌ها، تا صدور احکام سنگین و اعدام معترضان و فشار بر دانشجویان، استادان و فعالان اجتماعی؛ و هم‌زمان از پلمب کسب‌وکارها، توقیف اموال و تشدید کنترل بر بدن و پوشش زنان گرفته تا تبلیغات حکومتی و نسبت‌دادن اعتراضات به «دشمن خارجی» همراه با رویکردی مخرب و دیگر اقداماتی از این دست نشان داد که سرکوب برای جمهوری اسلامی صرفاً واکنشی امنیتی به اعتراضات نبود، بلکه سیاستی سازمان‌یافته برای ارباب جامعه، قطع پیوندهای جمعی و بازپس‌گیری فضای عمومی بود؛ سیاستی که در برابر آن، جنبش ژینا با پیوندزدن مبارزه علیه ستم جنسیتی به مطالبات آزادی، برابری و کرامت انسانی زنان، یکی از مهم‌ترین چالش‌های سیاسی و اجتماعی چند دهه‌ی اخیر را رقم زد.

در چهار سالی که از قتل ژینا می‌گذرد، بسترهایی که جنبش انقلابی ۱۴۰۱ را شکل داد، نه‌تنها از میان نرفته، بلکه در سایه‌ی سیاست‌های ارتجاعی و ضدزن جمهوری اسلامی، جنگ ویران‌گری که به کشور تحمیل نموده و با گسترش بیکاری، فقر، فلاکت، دستمزدهای ناچیز و تورم سرهمی، عمق بحران‌های امنیتی، اقتصادی و اجتماعی گسترده‌تر شده و عملاً شیرازه‌ی جامعه را در معرض فروپاشی قرار داده است. رژیم جمهوری اسلامی شرایط موجود را به‌خوبی درک کرده و آن‌را جنگ بقای خود می‌داند. از همین‌رو، خود را برای مقابله با «شورش

نیمه‌ی دوم ۱۴۰۱ در چهارمین سالگرد قتل دولتی «مهسا (ژینا) امینی»، و جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی»، یاد ژینای عزیز و همه‌ی جان‌باختگان آن جنبش اعتراضی و دستاوردهای آن‌را گرامی می‌داریم. در شهریور ۱۴۰۱، کشور ما یکی از جنبش‌های رادیکال توده‌ای را که بنیادهای ایدئولوژیک و سیاسی رژیم را به‌لرزه درآورد، تجربه نمود. جنبشی که نخست در اعتراض به اقدام جنایت‌کارانه‌ی رژیم در قتل ژینا شکل گرفت، اما به‌سرعت سراسر کشور را فراگرفت و در تداوم خود توده‌های وسیعی از مردم ایران را علیه تمامیت جمهوری اسلامی به‌خیابان آورد. زنان، جوانان، کارگران و توده‌های به‌جان‌آمده از زن‌ستیزی، استبداد، استثمار، فقر و تبعیض حاصل از بیش از چهار دهه حاکمیت جمهوری اسلامی، در چند ماه مقابله‌ی جانانه تمامی دستگاه‌های سرکوب و جنایت رژیم را به‌چالش کشیدند، ماهیت کریه، ضدانسانی و ارتجاعی رژیم را به جهانیان نشان دادند و موجی از همبستگی، هم‌دلی و حمایت بخش‌های وسیعی از مردم جهان را به‌خود جلب کردند.

قتل دولتی ژینا هم‌چون جرقه‌ای، انبار باروت خشم و تنفر موجود در اعماق جامعه را شعله‌ور کرد. حجاب‌سوزان و حجاب‌پران زنان و جوانان که با حضور جسورانه‌ی خود طرح ارتجاعی و ضدزن «حجاب و عفاف» را بر سر طراحان آن کوبیدند و بدین‌وسیله یکی از بنیان‌های ایدئولوژیک جمهوری اسلامی را به‌لرزه درآوردند. کارگران، دانشجویان، معلمان، بازنشستگان، پرستاران، کشاورزان، رانندگان، بیکاران و میلیون‌ها انسان تحت ستم، هریک به‌شیوه‌ی خود در برابر نظامی ایستادند که حاصل قریب به پنجاهه حکومتش چیزی جز فقر، سرکوب، تبعیض، جنگ‌افروزی و غارت منابع جامعه نبوده است.

جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» باتوجه به اصالت عمیقاً توده‌ای، برابری‌طلب و دموکراتیک خود، حساسیت گرایش‌های مختلف اپوزیسیون را به‌خود جلب نمود. جایگزینی شعار «مرد، میهن، آبادی» توسط سلطنت‌طلبان و هم‌چنین تغییر «زندگی» به «مقاومت» توسط مجاهدین، ظرفیت‌های ضددموکراتیک، ضدزن، مردسالارانه، ناسیونالیستی و ارتجاعی این نیروها را آشکارا به‌نمایش گذاشت. این نیروها تلاش زنان کشور ما برای آزادی و خلاصی از ستم‌های چندسویه‌ی طبقاتی، جنسیتی، مذهبی و سنتی را مخالف برنامه‌ی خود، که همانا حفظ این سیستم اما بدون جمهوری اسلامی است، می‌دانند.

خیزش شهریور ۱۴۰۱، اگرچه با اعتراض وسیع توده‌ای علیه قتل دولتی ژینا و سرکوب و بی‌حقوقی زنان آغاز شد، اما نشان داد که شکاف عمیق و هر دم فزاینده میان جمهوری اسلامی و اکثریت مردم کارگر و زحمتکش پرشدنی نیست و مردم برای سرنگونی این رژیم

بیانیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

درباره بن بست جنگ ارتجاعی و تشدید بی سابقه تحریم و فلاکت اقتصادی



تحریم‌های مشابه به کشتار نیم میلیون کودک عراقی منجر شد. تحریم اقتصادی هیچ وقت در خدمت پیش برد و یا رشد مبارزه اجتماعی نبوده است. هواداران تحریم اقتصادی در اپوزیسیون ایران به ویژه سلطنت طلبان آبروباخته، عمدتاً همان هواداران جنگ و "رژیم چنج" از راه بمب و موشک هستند. این جنگ اقتصادی برای تسلیم رژیم نیست، جنگ مشترک آمریکا و جمهوری اسلامی و حامیان تحریم علیه مردم است. همان طور که در جنگ نظامی نیز دسته جمعی به بقای جمهوری اسلامی و قیچی شدن مبارزه مردم و تشدید فقر و بیکاری و سرکوب کمک کردند. تحریم‌ها ادامه می‌دهد. این سیاست به کارفرمایان استثمارگر و رژیم سرکوب گر بهانه می‌دهد که بیش از پیش تهاجم به سطح زندگی و شرایط کار و حقوق کارگران را تشدید کنند.

ما کمونیست‌ها و انقلابیون هیچ وقت مخالف تحریم عناصر سرکوب گر رژیم اسلامی، تحریم فروش تجهیزات سرکوب مردم اعم از نظامی و فناوری اطلاعاتی نبوده ایم. ما مخالف تحریم‌های اقتصادی هستیم که مستقیماً کارگران و مردم محروم ایران باید تاوانش را پرداخت کنند. شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست این تحریم‌ها را ادامه‌ی جنگ ارتجاعی می‌داند و قویاً آن را محکوم می‌کند. ما همراه با طبقه کارگر و مردمی که هزینه این تحریم‌ها را به دوش می‌کشند، خواهان توقف کامل این جنگ ویرانگر و نیز برچیدن محاصره دریایی، تحریم‌های اقتصادی و انسداد مسیرهای حمل کالا هستیم.

کارگران و زحمتکشان و مردمان مخالف جنگ و کشتار و تشدید فقر، ضروری است نه تنها در ایران بلکه در خود آمریکا و سراسر جهان، هم چون تجارب تاریخی جنگ ویتنام، جنگ عراق و نسل کشی اسرائیل در فلسطین، به خیابان بیایند و به این دور باطل جنگ و ویرانی و فلاکت اعتراض کنند. همین حالا علی رغم فضای جنگی و فاشیستی حاکم بر کشورمان، کارگران صنعتی، بازنشستگان، پرستاران، معلمان، زنان، جوانان جویای کار و دیگر اقشار مردم، هفته ای نیست که دست به اعتصاب، تظاهرات و تجمع اعتراضی زنند. شعار و مطالبه ای اردوی کار و رنج در این اعتراضات کاملاً مشخص است، آن‌ها ضمن مبارزه با استبداد، تبعیض، فقر، بیکاری و فلاکت اقتصادی و تلاش برای بهبود معیشت خود، خواهان توقف فوری جنگ، محاصره، تحریم و نابودی زیرساخت‌های اقتصادی هستند. شعار "جنگ افروزی کافی، سفره ما خالیه" و یا "نه جنگ می‌خواهیم نه کشتار، رفاه می‌خواهیم ماندگار" و...

به روشنی این عزم و رویکرد درست را به نمایش

اتحادیه ای اروپا هم بیش از صد میلیارد دلار ارزیابی می شود. از این رو دود این جنگ و محاصره و تحریم فقط به چشم کارگران و زحمتکشان ایران و منطقه نمی رود بلکه مستقیم و غیرمستقیم زندگی میلیارد ها انسان در چهار گوشه ی جهان را از اثرات منفی خود بی نصیب نکرده است.

طبق معمول دولت آمریکا مدعی است که هدف اش به زانو درآوردن مردم عادی ایران نیست، بلکه وادار کردن رژیم اسلامی به پذیرش خواست هایش در زمینه ی بازگشایی تنگه ی هرمز و دست کشیدن از پروژه های هسته ای و... است. اما مردم ایران می دانند که در تمام دهه های گذشته، کاسبان تحریم و دوزدن تحریم در رژیم اسلامی و "برادران قاچاقچی و سپاهی" نه تنها از این تحریم ها آسیب ندیده اند، بلکه میلیارد ها دلار به جیب آقا زاده ها، سرداران، آیت الله ها و لیگارش های حکومتی سرازیر شده است.

تردیدی نیست که رژیم اسلامی به دنبال محاصره ی دریایی و تشدید تحریم ها سعی خواهد کرد چه از طریق دریای خزر و چه از طریق مرزهای زمینی با کشورهای همسایه، از اثرات این فشارهای کمر شکن اقتصادی بکاهد، از این رو خیلی ها ارزیابی می کنند که هم چون حملات نظامی، تحریم های اقتصادی نیز باعث به زانو درآوردن رژیم اسلامی نخواهد شد، حتی اگر میلیون ها خانوار دیگر نیز در ایران به زیر خط فقر پرتاب شوند. این رژیم مادام که بتواند نیازهای حدود ده درصد پایه ی امنیتی، نظامی، مذهبی و حزب الهی خود را تأمین کند و از آن ها برای سرکوب خونین اعتراضات مردمی استفاده کند، بعید است علی رغم تمایل جناحی از رژیم برای سازش با آمریکا، بدون دریافت امتیازاتی معین، دست به عقب نشینی بزند.

شورای همکاری هم چنان که در موضع گیری های گذشته اعلام کرده، ضمن مخالفت با این جنگ ارتجاعی و ویرانگر که هر دو ضلع جنایت یعنی رژیم های آمریکا، اسرائیل و ایران، در آن نقش دارند، حربه ی ضد بشری تحریم اقتصادی را نیز به عنوان یک سلاح کشتار جمعی خاموش می شناسد. در عراق دوره ی صدام حسین،

جنگ ارتجاعی آمریکا و اسرائیل از یک طرف و جمهوری اسلامی و نیابتی هایش از طرف دیگر، از نظر نظامی به بن بست رسیده است. معنای این بن بست این است که ادامه ی یک جنگ بی پایان برای پیروزی یک سوی جنگ بر دیگری ممکن نیست. لذا آمریکا به زمینی برگشته است که قبلاً کوبیده شده بود و مرحله ی نهائی آن حمله ی نظامی بود. حال که سیاست حمله ی نظامی به معنای تحقق خواست های دولت آمریکا جواب نداده است، مجدداً به تحریم اقتصادی اما در ابعاد بسیار گسترده تر از سابق روی آورده اند.

در اوت ۲۰۲۶ تحریم های جدید تحت عنوان «عملیات طرد اقتصادی» رسماً از سوی وزارت خزانه داری آمریکا اعلام شد و دفتر کنترل دارایی های خارجی وزارت خزانه داری آمریکا (OFAC) فهرستی از افراد، شرکت ها و... را در ۲۴ اوت ۲۰۲۶ منتشر و به مرحله ی اجراء درآورده است. کمی بعد دولت آمریکا اعلام کرد که کلیه ی شرکت های هواپیمایی ایران را تحریم کرده و از همه ی کشورها خواسته که از ارائه ی خدمات فنی به این هواپیماها خودداری کنند.

به دنبال تشدید تحریم های اقتصادی و نیز تداوم محاصره ی دریایی در آب های جنوب ایران، شاهد رکود دشکنی ارزش مبادله ی دلار در برابر پول ایران بودیم و به رقم تاریخی ۲۳۰ هزار تومان برای هر دلار رسید. از آن جا که بخش عمده ی اقتصاد و هزینه های کالاها و خدمات به دلار سنجیده می شود و درآمدها کماکان به ریال، شاهد خالی تر شدن هر روزی سفره ی معیشت مردم به ویژه خانواده های کارگری و تهیدست هستیم. حتی خبرگزاری کار رژیم (ایلنا) نیز اعتراف می کند که هزینه ی معیشت کارگران به ماهی ۹۱ میلیون تومان افزایش یافته است. این در حالی است که کارگران حداقل بگیر، حقوق شان صرفاً برای هشت روز از ماه کفایت می کند. از این رو شاهد رشد بی سابقه ی تورم، گرانی، بیکاری، شکاف طبقاتی و پرتاب شدن اقشار بیشتری از مردم به زیر خط مطلق فقر هستیم و شبح فحطی و مرگ ناشی از گرسنگی و سوء تغذیه، بر فراز سر میلیون ها تن از خانوارهای تهیدست شهری و روستایی سایه انداخته است.

ادامه ی جنگ، محاصره ی دریایی، کاهش شدید صادرات نفت خام و گاز مایع و... از تنگه ی هرمز و اکنون تنگه ی باب المندب، سبب افزایش بهای سوخت های فسیلی در بازارهای جهانی شده که اتوماتیک وار روی بهای سایر کالاها و خدمات تأثیر می گذارد. بر طبق برآوردهای اولیه، در طول شش ماه جنگ و انسداد تنگه ی هرمز، مردم آمریکا حداقل صد میلیارد دلار بیشتر بایت بنزین و گازوئیل هزینه کرده اند، این میزان برای کشورهای عضو

می‌گذارد.

گزارش مراسم چهل و سومین سالگرد تأسیس حزب کمونیست ایران

در شهر استکهلم

این مراسم گردید.

بخش دیگری از مراسم را پیام سازمانها احزاب و تشکلات چپ و کمونیست شاملگرددید که توسط نمایندگانشان به تریب زیر تقدیم شد.

۱. پیام کانون زندانیان سیاسی در تبعید توسط رفیق شهین پویا
۲. پیام شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان توسط رفیق رسولبنواند
۳. پیام کمیته خارج کشور سازمان فدائیان اقلیت توسط رفیق احمد موسوی
۴. پیام حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست توسط رفیق سوسن هجرت
۵. پیام سازمان راه کارگر توسط رفیق مهرآفاق مقیمی
۶. پیام کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری توسط رفیق یدی عزیزی

۷. پیام رفقای هسته اقلیت که بصورت کتبی به مجری مراسم تحویل داده شد.

در خلال برنامه کلیبی در مورد تاریخچه تأسیس حزب کمونیست ایران و نیز چند سروانقلابی برای حاضران به نمایش درآمد.

بعد از استراحتی کوتاه و پذیرایی از شرکت کنندگان در مراسم فرصت کوتاهی به گفت و شنود و بحث آزاد اختصاص داده شد که مورد استقبال و مشارکت تعدادی از حاضرین در مراسم قرار گرفت.

گزارش تصویری این مراسم به زودی از طریق تلویزیون حزب کمونیست ایران و شبکه‌های اجتماعی در اختیار عموم قرار خواهد گرفت.

با تشکر و سپاسگزاری فراوان از همه شرکت کنندگان و رفقای که در تدارک و پیشبرد مراسم یاری رساندند.

کمیته برگزاری

مراسم سالگرد تأسیس حزب کمونیست ایران- استکهلم

۱۳ سپتامبر ۲۰۲۶



سالگرد تأسیس حزب کمونیست ایران در شهر استکهلم روز شنبه ۱۲ سپتامبر با شرکتجمع زیادی از اعضا و دوستداران حزب، نمایندگان احزاب و جریانات چپ و کمونیستو همچنین فعالین چپ و رادیکال برگزار گردید. مراسم با پخش سرود انترناسیونال، سرود همبستگی جهانی طبقه کارگر و رعایت یکدقیقه سکوت به یاد جانبایختگان صفوف حزب کمونیست ایران و کومهله و همهجانبایختگان راه آزادی سوسیالیسم شروع شد. این سکوت با اجرای سرودی انقلابیتوسط رفیق کالی آتشی شکسته شد.

فهرست برنامه‌های مراسم توسط مجری برنامه رفیق شورش مولانی به سمع حاضرینرسید و سپس رفیق صدیقه محمدی عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایرانسخنانی را به همین مناسبت ایراد نمود.

رفیق صدیقه در متن سخنانش ضمن تبریک چهل و سومین سالگرد تأسیس حزب وارج نهادن به مبارزه و تلاش هزاران انسان مبارز و کمونیستی که در راه اهداف والایکمونیستی جانانشان را از دست داده‌اند به شرایط تاریخی و حساسی که حزبکمونیست ایران در آن تشکیل شد اشاره نمود.

رفیق صدیقه به طور مختصر به سیر تحولات و فراز و نشیبهایی مربوط به حزبکمونیست ایران اشاره نمود و به روشنگری در مورد انشعاباتی که در پروسه مبارزه‌ایطولانی در صفوف حزب روی داده و تأثیرات منفی این انشقاقها بویژه از جانب جریانراستی که در یک دوره تاریخی به مراتب از اهداف و آرمانهای اولیه کومهله و حزبکمونیست ایران فاصله گرفته پرداخت.

رفیق صدیقه در ادامه سخنانش به اوضاع سیاسی خطیری که در حال حاضر در جهانپیرامون ما و همچنین در ایران و کردستان در جریان است اشاره نمود. ایشان به مبارزات مستمر طبقه کارگر و سیر جنبشهای اجتماعی در جنگی نابرابری در مقابل رژیمهار سرمایه‌داری جمهوری اسلامی اشاره نمود و در حول و حوش سالگرد جنبشانقلابی ژینا به دستاوردهای این جنبش بویژه در زمینه نقش حیاتی و تاثیرگذار زنانمبارز اشاره نمود.

در ادامه رفیق صدیقه بر رسالت کمونیستها و احزاب و جریانات کمونیست درپاسخگویی به نیازهای مبارزه طبقاتی در شرایط کنونی و ضرورت همکاری و همیارینزدیکتر شوراهای همکاری در سطح سراسری و همچنین در کردستان برای تقویتقطب چپ جامعه در برابر آلترناتیوراست و بورژوازی تاکید نمود.

در جریان مراسم از جانب رفقا سلیمان قاسمینی و هژیر نینا از شاعران مبارز وکمونیست چند قطعه شعر به زبانهای کردی و فارسی تقدیم شرکت کنندگان در

تردیدی نیست که شاهد رشد اعتراضات کارگری و توده‌ای و حتی بروز خیزش‌های انقلابی جدید خواهیم بود. به همین دلیل، سران ریز و درشت رژیم، از فرماندهان سپاه و بسیج و وزارت اطلاعات گرفته تا قوه قضائیه و نیروی انتظامی، علناً به مردمی که خواهان آزادی، برابری و کرامت انسانی هستند، هشدار می‌دهند. از آخوند اژه‌ای تا سردار رادان، هشدار می‌دهند که این بار با معترضان خیابانی نه صرفاً به عنوان "اغتشاش‌گر"، بلکه به عنوان "مزدور دشمن خارجی و کودتاچی" برخورد خواهند کرد.

رژیم، هم‌چون گذشته، از رشد جنبش‌های کارگری و اجتماعی و بروز خیزش‌ها و شورش‌های انقلابی به شدت هراسان است؛ آن‌چنان که گویی وحشت از مرگ، سراپای آن‌را فرا گرفته است. این رژیم از ترس مرگ است که می‌ترساند!

تردیدی نیست که در سببیت و فاشیسم عریان رژیم نباید شک کرد، اما مردمی که از سرکوب و جنگ و فلاکت اقتصادی جان‌شان به لب رسیده و کارد به استخوان‌شان رسیده و گرسنگی و سوءتغذیه‌ی فرزندان‌شان، برایشان اعصاب باقی نگذاشته است، چیزی برای ازدست‌دادن ندارند. تشدید اعتراض، اعتصاب و مبارزه و افزایش توان سازمان‌یابی و تشکیل‌یابی در محیط کار و زیست و همکاری و پیوند جنبش کارگری با جنبش‌های اجتماعی دیگر، آن راهی است که می‌تواند مسیر پیشروی اردوی کار و رنج را هموار کند. فعالین سوسیالیست، انقلابی، کارگری، زنان و دانشجویان پیشرو و همه‌ی مردمان جویای آزادی و برابری، باید خود را برای این دوران حساس سیاسی آماده کنند، نبردهای بزرگ در پیش است!

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

۲۸ شهریور ۱۴۰۵

۱۹ سپتامبر ۲۰۲۶

امضاها:

اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری- حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت



کار ارزان، زندگی گران، از کارخانه تا خانه

یک زندگی انسانی و فراغت و زندگی است. مبارزه برای دستمزد مناسب از مبارزه برای امنیت شغلی و خدمات اجتماعی جدا نیست. هم‌چنین مبارزه برای اشتغال زنان نمی‌تواند صرفاً به افزایش تعداد زنان شاغل محدود شود. اگر زن با ورود به بازار کار هم‌چنان مسئولیت اصلی کار خانگی و مراقبتی را برعهده داشته باشد، خطر آن وجود دارد که اشتغال مزدی به افزوده‌شدن یک شیفت جدید بر شیفت خانگی تبدیل شود.

بنابراین مسئله فقط ایجاد شغل نیست؛ مسئله ساختن شرایطی است که در آن کار شایسته، دستمزد کافی، امنیت شغلی، بیمه، خدمات عمومی مراقبتی و تقسیم عادلانه‌تر کار اجتماعی امکان‌پذیر باشد. از همین‌رو، مطالباتی مانند دستمزد متناسب با هزینه‌ی یک زندگی انسانی، قراردادهای پایدار، پوشش مؤثر بیمه‌ای، کاهش ساعات کار، گسترش خدمات عمومی مراقبت از کودک و سالمند و حمایت از تشکیل‌یابی مستقل کارگران را نمی‌توان موضوعاتی جدا از یکدیگر دانست. همه‌ی آن‌ها به یک پرسش اساسی بازمی‌گردند. چه‌کسی باید هزینه‌ی زندگی را پردازد و چه‌کسی باید درباره‌ی شرایط کار و تولید تصمیم بگیرد؟

بنابراین، بحث بر سر «کار» صرفاً بحث بر سر داشتن یا نداشتن شغل نیست. بحث بر سر دستمزد، امنیت، زمان فراغت، قدرت خرید و حق برخورداری از زندگی شایسته است. تا زمانی‌که هزینه‌ی ناامنی اقتصادی، بیکاری، مراقبت و بازتولید زندگی عمدتاً به کارگر و خانواده‌ی او منتقل شود، مسئله‌ی کار ارزان و زندگی گران هم‌چنان پابرجا خواهد ماند. ازاین‌رو مبارزه برای اشتغال پایدار و زندگی شایسته باید با مبارزه‌ی پیگیرانه برای سازمان‌یابی مستقل طبقه‌ی کارگر و مبارزه برای به‌زیرکشیدن نظام سرمایه‌داری پیوند بخورد. تا زمانی‌که تولید اجتماعی تحت فرمان سود سرمایه است، باید مبارزه کرد که نیروی کار نه‌فقط به‌عنوان هزینه‌ی تولید، بلکه به‌عنوان صاحبان حق در زندگی اقتصادی و اجتماعی به‌رسمیت شناخته شود. مسئله، فقط قیمت نیروی کار نیست؛ مسئله قیمت زندگی شایسته‌ی انسانی است.



را آشکار می‌کند: مسئله فقط «اشتغال» نیست؛ مسئله‌ی کیفیت اشتغال و قدرت خرید دستمزد است. اگر داشتن شغل نتواند امنیت اقتصادی و امکان تأمین زندگی را فراهم کند، فاصله‌ی میان «شاغل بودن» و «برخوردار بودن از زندگی انسانی» عمیق و عمیق‌تر می‌شود.

کارخانه فقط محل استثمار نیست، خانه نیز بخشی از اقتصاد است. بنابراین بحران کار در ایران را نمی‌توان فقط در کارخانه، کارگاه، فروشگاه و اداره جست‌وجو کرد. بخش بزرگی از کار اجتماعی در خانه یعنی در جایی انجام می‌شود که اساساً «محل کار» محسوب نمی‌شود. زنانی که در خانه کار می‌کنند، از نظر آماری «بیکار» محسوب نمی‌شوند؛ اما این واقعیت آماری نباید ما را از واقعیت اجتماعی کار آنان غافل کند.

پس مسئله فقط این نیست که چه‌کسی مزد می‌گیرد؛ مسئله این است که چه‌کسی کار می‌کند و چه‌کسی هزینه‌ی آن کار را می‌پردازد. پخت‌وپز، نظافت، مراقبت از کودک، سالمند و بیمار و مجموعه فعالیت‌هایی که امکان ادامه‌ی زندگی روزمره را فراهم می‌کنند، برای اقتصاد سرمایه‌داری ضروری‌اند؛ اما بخش بزرگی از آن‌ها بدون دستمزد انجام می‌شود و بار اصلی این کار هم‌چنان بر دوش زنان قرار دارد. به‌این‌ترتیب، زن در بازار رسمی کار سهم چندانی ندارد، اما از کار خارج نیست. ممکن است براساس معیار نهادهای حکومتی در آمار «غیرفعال اقتصادی» باشد، اما در زندگی واقعی هرروز ساعت‌ها کار کند. این همان شکافی است که آمارهای معمول بازار کار نمی‌توانند به‌تنهایی نشان دهند.

از این منظر مبارزه برای دستمزد، مبارزه برای تأمین

کار ارزان، زندگی گران؛ این یکی از تناقض‌های بنیادی زندگی میلیون‌ها کارگر در ایران امروز است. بازار کار فقط محل فروش نیروی کار نیست؛ میدان کشمکش بر سر دستمزد، امنیت شغلی، زمان کار و فراغت و زندگی و این پرسش اساسی است که هزینه‌ی زندگی و بازتولید نیروی کار را چه‌کسی باید پردازد؟

آمارها در حکومت اسلامی سرمایه‌داران تصویر نسبتاً روشنی از این وضعیت ارائه می‌کنند. بیش از ۶۰ درصد کارگران در بازار غیررسمی به کار اشتغال دارند، یعنی این خیل عظیم در موقعیتی قرار دارند که اشتغال آنان خارج از چارچوب کامل اشتغال رسمی تعریف می‌شود. زنان با این‌که سهم بسیار کمتری در بازار کار دارند، اما درصد به‌مراتب بالاتری از آنان در بازار غیررسمی به کار اشتغال دارند. برای زنان روستایی، گاهی این نسبت از ۸۲ درصد نیز فراتر می‌رود.

این اعداد را نباید صرفاً به‌عنوان چند درصد در جداول آماری دید. پشت هر درصد، زندگی صدها هزار انسان قرار دارد. کارگری که ممکن است قرارداد پایدار نداشته باشد؛ خانواده‌ای که در برابر بیماری و بیکاری آسیب‌پذیر است؛ و نیروی کاری که بخشی از هزینه‌های ناامنی اقتصادی را ناگزیر از جیب خود می‌پردازد. اشتغال غیررسمی فقط یک وضعیت آماری نیست؛ نشانه‌ای از انتقال ریسک اقتصادی از رابطه‌ی کار به زندگی کارگر است. هرچه حمایت اجتماعی، بیمه، امنیت شغلی و ضمانت‌های قانونی ضعیف‌تر باشد، سهم بیشتری از هزینه‌های بیماری، بیکاری و فرسودگی بر دوش کارگر و خانواده‌ی او قرار می‌گیرد.

اما حتی داشتن شغل نیز لزوماً به‌معنای برخورداری از زندگی باثبات و انسانی نیست. در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۹۹ تا ۱۴۰۴، بیش از یک‌میلیون نفر از کارگران از سر ناچاری شغل خود را ترک کرده‌اند، بیش از ۹۰۰ هزار نفر آنان مرد بوده‌اند. فقط در دوره‌ی جنگ چهل‌روزه بیش از دو میلیون نفر از کارگران کار خود را اذست دادند. موقتی‌بودن کار و پائین‌بودن درآمد مهم‌ترین دلیل اعلام‌شده برای ترک شغل در میان مردان و در میان زنان، اخراج یا تعدیل نیرو از دلایل مهم بعدی بوده‌اند. این آمار یک واقعیت مهم